

بها الاتصاف عن الغارة والنهب ليعقلون في توهم واقبالهم الى مناخ الديانة غير ذلك لانها المعصية التي كانوا عليها
 قبل المقرة ومنها توهم فخر ذلك المستعمل للدعوة والقيام بزعمه بالسنة غير متحققين في فروع الاقتداء والاتباع انما توهم
 الاعراض عن النهب البغى وامن السابذة ثم الاقبال على طلب الدنيا والمعاش باقتضى جهدهم وشتان بين هذا الامر
 من اصلاح الخلق ومن طلب الدنيا فالتفاقم لا تستحکم لصنعة في الدين لا يكمل له تزويج عن الباطل على الجمل
 ولا يكثرون ويختلف حال صلا الدعوة معهم في استحكام دينه وولايته في نفسه دون تابعه فاذا اهلك محل امرهم تلاك
 عصبيتهم وقد وقع ذلك فرقيقة لرجل من كعب بن سليم يسمى قاسم بن مرة بن احمد في المائة السابعة ثم من بعده لرجل آخر
 من يدية رياح من بطن منهم يعرفون بمسلم وكان يسمى سعادت وكان شديدا من الاول واقوم طريقة في نفسه ومع ذلك
 فلم يستتب بتابعه كما ذكرناه وبعده لك ظهر ناس بهذه الدعوة يشبهون بمثل ذلك يلبسون فيها ويتحلون اسم السنة
 وليسوا عليها الا الاقل فلاتيم لهم لالمن بعد شي من امرهم تهي كلام ابن خلدون وما اكثر فائدة وحسن عاقبة كويم وازين قبيلا
 ست خروج محمد بن عبد الوهاب نجدى واصلح من ظهوره وى بر ملك حجاز از حريمين شريفين غير عا و ظهور سيد احمد
 بريوى ورا وائل صد سيرة هم از هجرت در ملك هندسيان و آف دعوى ايشان اجبار سننجات بدع وتغير منكرات
 لكن ابراهيم بر دوزر گوار سرانجام نيافت انقدر هست كه احدى از ايشان دعوى مهديت نكرده اگر چه اين ديگر فاطمي
 المنسوب و اول از قبائل عرب صنبلي المذهب آنچه از احوال ايشان بر زبان تفات ازال عرب اهل هند شنیده و دیده شده
 محل حج شرعى نيست طلب ايشان ملك دولت معاش را هم محقق نشده بلكه ظاهر سير ايشان دلالت دارد بر آنكه
 از علماء صلحا و عباد و ديندار خدا پرست اضااف دوست بودند و نیز در دعوت سيد مرحوم مذکور كدام فتنه درين بلاد بر رخاوست
 و مخالفت علماء سوره نيا دار كه خوگر بدعات و رسوم آبار بودند بضر مقصود نيست و الله تعالى اعلم بسير ائمه و نسبت عسا
 نجديه بعضى شكائيت نا دارند تا حقيقت امر چه باشد اما اعتقادات شان كه خود در مسائل خویش نوشته اند مطابق
 ظاهر شريعت حقه مست در دشرک و بدع و الله اعلم بالصواب نیز ابن خلدون گفته اعلم ان المشهور بين الكافة من اهل الاسلام
 على صمد الاعصار انه لا بد في اخر الزمان من ظهور رجل من اهل البيت يؤيد الدين و يظهر العدل و يتبعه المسلمون و يستولون
 على الممالك لا سلامية و يسمى بالمهدي و يكون خروج الدجال ما بعده من شرائط الساعة الثابتة في الصحيح على اثره و ان
 عيسى ينزل من بعده فيقتل الدجال و ينزل معه فيساعده على قتله دياتم بالمهدي في صلوة و يتجوز في الباب جاد
 خرجها الائمة و تكلم فيها المنكرون لذلك ربما عارضوا ببعض الاجبار و للمتصوفة المتأخرين في امر هذا الفاطمي طريقة
 اخرى و نوع من الاستدلال و ربما يعتمدون في ذلك على الكشف الذي هو اصل طرايقهم الى قوله و الحق الذي ينبغي
 ان يتقرر لديك نه لا تتم دعوة من الدين و الملك لا بوجود وشوكة عصبية نظيره و تدافع عنه من يدفعه حتى يتم امر الله فيه
 و قد قررنا ذلك من قبل لبراهين القطعية التي اريناك هناك و عصبية الفاطميين بل و قریش جمع قد تلامشت من جميع
 الافاق و وجدتم اخرون قد استحل على عصبية قریش الا ما بقى بالبحر في مكة و ينبع بالمدينة من الطالبين من
 بني حسن و بني حسين بن جعفر منتشرون في تلك البلاد و غالبون عليها و هم عصاب بدوية متفرقون في موطنهم و ابايهم

و اراهم بیخون آلا فاسن الكثرة فان صح ظهوره هذا الممدی فلا وجه ظهوره دعوته الا بان يكون منهم و يولف الشمرین معلوم
 ان اتباعه حتى تم له شوكة و عصبية و اذينة باطهار كلمته و حمل الناس عليها و اما على غير هذا الوجه مثل ان يدعوا على من هم الى مثل
 هذا الامر في الحق من الافاق من غير عصبية و لا شوكة الا مجرد نسبة في اهل البيت فلا يتم ذلك لا يمكن لما سلفناه من ان
 صحیحو انتهى كلامه مخلصا گویم جماعتی که در حق آنها گمان مهدیت رفته دو گونه اند یکی او یار و صحابا است و دیگر امر او
 اهل حکومت اول مثل سید محمد نوری بخش و شیخ ادیس رومی معاصر سلطان بایزید و ایشانرا همقاد و خلفه بودند و بالاخر
 ازین دعوی رجوع کردند و این خاطر از ایشان زایل شد و حال در حال نیک گردید و شاه نعمت الله ولی و معتقدین و
 را فخر بودند و شاه باز قلند و اتباع او قلند به نام دارند این هم مردی صالح بود و شاه قاسم الوار و سید محمد
 مدار و سالار مسعود غازی و سید محمد بن سید خان جوینوری و وی در هند بیابانک بلند و عار مهدیت کرد و جماعتی
 کثیر از افغانه و کوچ ملک اجپوتان و اتباع او شده خود را مهدی و یلقب کردند و وی در حیرت سالگی در گذشت ^{الف} محمد
 ثانی در مجلد ثانی از مکتوبات خود نوشته اند جماعتی از نادانی گان گفته شخصی که دعوی مهدیت کرده بود از اهل
 که مهدی موعود بوده است پس عم ایشان مهدی گذشته و فوت شده و نشان پیدا کنند که قبرش در فرقه است
 و اشارت باین شخص از کلام اشاعه گذشته شیخ علی متقی در مقدمه رساله خود سعی بر بیان گفته معلوم اهل حق است که
 صادر شده است دعوی مهدیت از بسیار مشایخ و ایشان اصحاب مقامات سنی و کرامات علییه بودند و خواص و عوام
 متفق اند بر فضل و شرف علوم تربیت و صحت طریقه ایشان با آنکه صفت ایشان مخالف است با حدیث نبویه و آثار صحابه
 و تابعین که واردست همین باب پس لابد است از سببی بر اهل این زمین سلسله این سبب را که یکی ششده حالات
 متقدیم من مقامات و سنن از او معلوم شده است که این دعوی چیزیست لازم حالات و مقالات ایشان
 که مقصود از این امر میشود انتهى گویم این دعوی از شیخ علی متقی هم صادر شده و حکایت ان شیخ عبدالحق دبلوی از اهل تحقیق
 چنین نوشته اند که از غریز حالات و عجاب و اوقات ایشان مهدیت است که بجهت غیبه وقت و سکر حال بوجود آمده
 و مدت بقرآن پنج روز بود و شیخ حمید محدث ذکر میکرد که ایشان را وقتی منی صعب رض شده بود یک امید حیات نموده
 اول و زائر سگری و حالتی پیدا شد خادم را گفتند تو گواهی میدهی که مادر آنچه بگویم صادق گفت آری فرمود من مهدی
 آخر نام تو تصدیق کن گفت کردم همچنین تصدیق این دعوی از شیخ عبدالقادر فاکهی و شیخ ابوالحسن کبری و شیخ محمد بن شیخ
 ابوالحسن استند بگمان تصدیق کردند و گفتند پیش پادشاه که بر روی او را دعوت کنیم روی بخانه پادشاه آوردند
 و بنزد خود افتادند و در خلوتی که داشتند آمده بر بستر افتادند و بخواب رفتند بعد از نیم شب خادم را خواندند و گفتند
 پیچ میدانی که از ما چه چیز واقع شد گفت آنچه بود بشمار روشن است گفتند تو به کردم و باز آمد از هر چه گفتیم پس تجدید
 و استغفار نمودند این خبر بشیخ ابوالحسن کبری رسید پاره سبعت تمام بخانه شیخ آمد و شکرانه حق سبحانه که ایشان
 ازین مزلقه بر آوردی آورد انتهى مخلصا و اما ثانی پس حکم بر منی گفته چون سلیمان قائم شد و ادعای مهدویت کرد
 و اظهار آن نمود خود را یکی را گفتیم این همان مهدی است که ذکرش میکنند گفت نه آخر همین ابی شیخه و نیز

وی از ابراهیم بن سعد اخراج کرده که گفت طاوس را گفتم که عمر بن عبدالعزیز مهدی است گفت آری مهدیست
 لیکن آن هست نیست اخراج سخوه ابو نعیم فی الحقیقه مراد آنکه اطلاق مهدی بر مرد صالح هم می آید و نیز گمان کردند در حق
 جعفر بن علی بن حسین که وی مهدی است و او انکار میکرد ازین دعوی اخراج الحاطی فی المالیه چون موسی بن طلحه بن عبد
 بن الحارث سبوی بصره گریخت در حق وی گمان کردند که وی مهدیست اخراج نعیم عن خالد بن سمیر و نیز گمان کردند در محمد بن عثمان
 که وی مهدیست فخره ابن سعد فی طبقاته و ازین عمر آمده که وی محمد بن حنفیه را مهدی گفته اخراج نعیم بن حماد و مهدی در نجاشی
 یعنی لغوی است نه اصطلاحی و محمد بن نویرت مغربی که اصحاب و لقب بجهیه اند نیز ازین دعوی کرد و عبد اللہ بن سیمون بن
 قلاح اسطس قمر مطیبه هم این دعا کرده بود و اشارت بحالین هر دو فتنه بجهنم شخصی در بلاد مغرب علی مهدیست شد و شوکت
 عظیم بهم رسانید بلاد غریبه را تا چهار ما را فتوح نمود و این مردانند که قبل ازین مانده موجود بود و جمعی از اهل عظیم آباد و بنگاله
 باره سید احمد بریلوی مرحوم نیز ازین گمان کرده اند تا آنکه بعضی از مریدان ایشان چهل حدیثی درین باب جمع نموده و ایشان
 را مهدی و سطره داده قائل بعبودت ایشان در بعضی جبال مغربیه شده منتظر خود بوده اند و این نعت عظیم است و کیفیت
 که سید مرحوم این دعوی نکرده و ایما وجود خود نموده و اگر میکرد و بیچکی تصدیق نمی نمود با جمله در بیچکی ازین جماعه صلحی و امرای علما
 مهدی موعود و امارت فاطمی منتظر که اجبار و آثار بدان وارد شده یافته نشد و دعوی بگمان مبنی بر غلط در کشف یا سواد
 فرمان دانی و حصول یاست علم یا ملک و در هر فرقه بحکم کل نفس و دنیا بفرصت بر هم زدن قواعد عدلت بیضا و ضوا بطریق
 شکر و انتاع نفس سوا بجائی خود و مدعی تراشید و در هر حق هر ظلم غشوم یا استخیر معدوم یا صالح معلوم گمان کرده و
 دعوی نموده که وی مهدی موعود و امام منتظر است این فهم ایشان مانا با اعتقاد یهود و نصاری و هندو و رافضیه است که هر
 واحد ازین جماعه انتظار خروج قائم مظلون خود در آخر زمان میکنند رافضیه شیعه دست بدامن مهدویت محمد بن حسن عسکری
 زده اند و ظهور او در آخر زمان بلکه در هر آن از او ان حاضر و آینده با سیف و سنان برای قهر اعداء و انتقام محاسن
 و از آن ملک دولت ایشان نشان میدهند و اصل عدو او گروه اهل سنت و جماعت است و او اندو حاشا هم عن ذلک است
 بی نمود کلی او تا را در آخر کل جنگ ماه ماگه شکل بجهت و بین در شهر سنبل از خانه بشن جزین بر این شکم زن او جسوتی نشان
 میدهند گویند روزگاری آید که فرمان زاری دادگر نماند و بدکاری فزونی گیرد و غلگه گرانی پذیرد و عمرها کوتاه گردد و پیش
 از سی سال فرزند مرگ فراوان شود و نیز در بی حال برای چاره گزینی بدان هم انسی سپیکر بر آید و جهان را بباد آلود گرداند
 و صد سال بزیروسنه او تا پشت صد و بیست و یک سال آخردوره کلجنگ باند و در بیان حالین او تا را شدیک سخته
 اند و بی وجود نابیه و نیز چشم در راه خروج و حال اعور کذاب و خسته اند و بر آمدن او در آخر زمان با میدا قامت زمین خود
 حصول نصرت بر جمیع امم بیان میکنند در حدیث شریف آمده پیرومی کنند و حال استقامت هزار کس از یهود و صفا
 اخراج مسلم فی صحیح عن انس رضی اللہ عنہ و نصاری گوش بر او از نزول عیسی مریم شسته اند و میگویند که وی بر آید
 آمدن در دنیا پیش از قیام قیامت مستعد است و چون بیاید دین عیسوی را قائم و دائم کند کل خراب
 بالید هم فرعون علی متقی روح در خاتمه رساله برمان بافتار علمانند اهل رب بعد بر بطران عقائد این فرق نقل کرده گمان

مودیت را در حق صالحی باطل و انبوه و نام مفتیان برده منجم الشیخ احمد بن محمد الکی الشافعی و ابوالسمر احمد بن
 ضیاء الحنفی و محمد بن خطاب مالکی و یحیی بن محمد بن حبیب الشافعی گویم اعتقاد خروج رجال عزول عیسی علیه السلام
 بی نصیب صحیح است احادیث صحیح بدان دارد غلط در سنت است که یهود و نصاری این بر دور معین و منتهی از علی بن ابی طالب
 و اول اسلام کی را تحریک اسلام و دیگر را مویدا و بر وضع شرح محمدی بیان میکنند و حق با ایشان است و صدق است محمد بن حنفی
 عسکری که مضمون شیعه است طبعه طفل و مضمون در رجال پیش نیست در تحفه اشاعره لطائف این مقام و محاسن این کلام
 دید نیست بری حسن افعال درین قبل جماعه اهل سنت است که بمطوق اوله بنویسند مسلم اعتقاد وجود این امام در آخر زمان
 باوصاف مذکوره در اخبار ثابتند دارند و هیچ کار با ملک ملت را بر ظهور وی موقوف ندارند و پیش از خروج وی حق را حاکم
 باطل با باطل شناخته اند اگر چه قتل عمل باسنه و الکتاب انزال زمان و زوال ملک دولت اسلامیان را شاکی هستند
 و مصداق بدر اسلام غربا و سبوحه که بدریونانیو نام است از مینمایند و دل را بد بنا له این حدیث مطوقی لغز به بسته تا
 میتوانند در دریافت سنت صحیح در هر باب تقصیری از خود راضی نمیشوند و در آن مان که وی بر آید جز خدا کسی قتل آن
 اند اند نشاء الله تعالی هم کاتبی علیه السلام شوند و انصا و اعوان او باشند و بالله التوفیق فصل در ذکر وقت تاریخ
 خروج مهدی موعود - ابو جعفر گفته بر آمدن و روز شنبه هم محرم یوم عاشورا باشد میان رکن مقام و جعفر صادق فرموده
 قائم شود مهدی در سنه دو صد و خرجه نعیم بن حماد محمد بن حنفیه گفته زوال پذیر ملک بنی عباس در سنه نود و هفت یا نود
 و یکم شود مهدی در سنه دو صد و مسلم بن عبد السلام گفته زوال ملک بنی عباس قائم مهدیست گویم مراد باین دو صد سال که
 از الف هجرت است پس این سن بنی هاشم است مهدی ظاهر نشد یا مراد باین مهدی خلیفه عباسی موسوم باین اسم است در آخر
 زمان در قطری از اقطار ملک عباسیه باشد مراد باین دو صد بعد از الف هجرت بود چنانکه بعضی از اهل علم تاویل ظهور آیات
 بعد المائتین چنین کرده اند در تحفه اشاعره گفته مخالفین او یعنی اهل سنت برگرد عوی مهدویت او را پیش از هزار سال بلکه
 زیاده قبل نخواهند داشت زیرا که نزد ایشان از مسلمات است که ظهور آیات بعد المائتین بگذرد و دو صد از هجرت می باید که
 بگذرد بعد از آن علامات قیامت شروع شود انتهى مراد علامات کبری قیامت است و مقدمه این علامات ظهور مهدی است
 علی متقی گفته مهدی خروج کند از که باه محرم روز عاشورا بعد از دو بیست سال که این هزار تمام شود انتهى گویم در لفظ
 ظهور آیات بعد المائتین اگر سندش صحیح شود ذکر خروج مهدی نیست که محتاج این تاویل بعید باشد بلکه افظ آیات شامل
 آیات صغری و کبری بردوست پس تواند که معنی وی چنین باشد که تا دو صد سال از هجرت که زمانه مشهور دلهای کجاست
 بموجب حدیث خیر القرون قرنی ثم الذین ملونهم ثم الذین ملونهم که امام علامت ظهور و بزرگ نمایان نشود و چون زمانه هجرت
 و تابعین بگذرد و فتنه با بر خیزد و تا آخر زمان بر خاسته باشد چنانکه همچنین شد که بعد از آن تا بعین فتنه با سر بر داشت و
 اختلاط در این حدوث نداشت جز آن پیدا شد و هنوز روز افزون شدن این فتن صغری است و اگر مراد باین دو صد بعد
 از الف دارند مقصود آیات اشراف کبری خواهد بود و بعین شامل از منتهی کثیره است این عزیز حاکم الله ظهور و کیوان
 من بعد معنی صحیح من الیوم و این خلدون گفته در هر دو فاعله تیرید عدد و با بحساب کل و او انشاء العجوبه بود

من فرغ ستائنه و الفارخت القاف ثمانین و حکیم البعیرة بواجده من اسفل ثلاثه و ذلک ستائنه و ثلاث و ثمانون سنه و هی فی
 اخر القرن السابع و لما انصرم بنا العصر لم یظهر حمل ذلک بعض المقلدین لهم علی ان المراد بتلك لده مولده و عبر بظهوره عن مولده ان
 خروجہ کیون بعد العشر و السبعائة فانه الامام الناجم من ناحیه المغرب قال بن ابی طیب اذا کان مولده کما عم ابن العری سنه
 ثلاث و ثمانین و ستائنه فیکون عمره عند خروجه ستا و عشرين سنه انتهى و محمد بن حنفیه گفته بودیم ترد علی مردی سوال کرد از وی
 که مهدی کی بیرون آید گفت بیست و عقد کرد بدست خود هفت یا هجده یا یکتا نه بشمار و طرود بیرون آید در آخر زمان یا خواجه اسحاق
 و صحیح و قد سبق هذا الحدیث مع الکلام علیہ فی موضعہ گویم شاید این اشارت است بانکه ظهور وی بعد از هفتصد سال از هجرت شود یعنی
 تا اینست خود بیرون نمی آید بعد از آن خروج او مرجوست تا کی بر آید چه بعدیت شامل با بعد کثیرست صغی الدین بن ابی المنصور
 عقیده خود گفته در حدیث آمده ان صلحت امتی فلها یوم و ان فسدت فلها نصف یوم مراد آنست که اگر میخواهد قوت سلطان
 شریعت تا انتها الف می ماند زیرا که یک یوم ترد پروردگار برابر هر سال است بعد از امر شریعت معطل گردد و دین عرب
 چنانکه در بدایت امر بود و ابتداء این ضحکال بعد گذشتن سی سال از قرن یازدهم باشد و درینوقت انتظار کرده شود خروج
 مهدی علیه السلام انتهى و ابو جمیل گفته اجتماع مردم بر مهدی در سنه دو صد و چهار باشد یعنی بعد هر سال از هجرت
 آخر جنیم بن حماد و باین حساب ظهور او بر سر صد سیزدهم از هجرت که ما در آنیم لازم می آید و گویند شاه ولی الله محدث و پو
 تاریخ ظهور او در لفظ چراغ دین یافته و بحساب حمل عدد وی یک هزار و دو صد و شصت و هشت میشود و این مخالف ظهور
 او بر سر مائه است هر مائه که باشد اللهم گر این تاریخ ولادت او گفته است نه تاریخ خروج زیرا که باین حساب اگر بر سر صد
 جلوه گر شود عمر او سی و دو سال باشد و اگر در عشره اولی از مائه خروج فرماید چهل و دو سال باشد لیکن این سالها گذشت از
 مهدی نشانی در عالم یافته نشد و این کشف صحیح نیامد قاضی شاراوند پانی تی در سیف سلول گفته ظهور او بطن و تخمین علماء
 ظاهر باطن در اوائل صد سیزدهم از هجرت گفته اند لیکن این معنی یعنی تاریخ ظهور او از پیغمبر خدا صلعم ثابت نشده انتهى و بنده
 هو الحق الصریح و بعضی از مشیخ و اهل علم گفته اند که خروج او بعد از دوازده صد سال از هجرت شود ورنه از سیزده صد
 تجاوز نکنند زیرا که مدت عمر دنیا باسقاط کسرت همین هفت هزار و پانصد سال بطن تخمین نشان داده اند و بعثت آنحضرت
 صلعم در اول هزار ستم اتفاق افتاده و سیوطی گفته وارد است که دجال بر سر مائه خروج کند عیسی از آسمان فرود آید و او را بقتل
 رساند و چهل سال در زمین ماند و مردم بعد طلوع شمس از مغرب یکصد و بیست سال کشت کنند و میان نختین فریق چهل سال
 است این دو صد سال شد و خروج دجال قبل طلوع شمس از مغرب است مدت این خروج دجال طلوع شمس معلوم نیست که چه
 آتی و چون حال خروج دجال اتفاق نیفتاد مدت دنیا قریب سه صد سال بر الف متر اندگشت لهذا گفته اند که بقاء این است
 از هزار تجاوز کند اما از پانصد سال بر الف تجاوز نشود و نیز وارد شده که ظهور مهدی هم بر سر مائه باشد مجد الف ثانی در مجلد ثانی
 بذكر قرن می استین گفته قدم او علیه الرضوان بر سر مائه خواهد بود و درینوقت از مائه بیست و هشت سال گذشته است
 و اجابتی باین باب درست و مؤید است بودن مهدی مجدد دین سنت الله بران جاری شده که هر چند دین بر سر صد میرود
 آید پس ظهور مهدی هم بر سر مائه می باید در وسط مائه و پایان او و خروج او پیش از دو چهل بیست سال بود و دجال بر سر

عیسی بن مریم گشته شود پس قول سوطی که در حال بی سرمانه خارج گرد و معنی وی آنست که مائت ظهور مهدی متولد عیسی خروج
در حال احدیت سرمانه تاده سال بلکه نسبت سال بلکه زیاده از آن متصور است فاصله طویل میان ظهور خروج ایشان لائق
التفات نیست چون زین قرن که در شمار حمل از سنین هجرت وی صلعم سیزدهم است نو دو سال گذشته و مهدی در عالم ظاهر
نشده بخاطر میرسد که شاید بر سر صد چهاردهم ظهور وی اتفاق افتد و ابو نصر از ابو عبد الله محمد صاوق آورده که بیرون نیاید
مهدی مگر در سال هجرت طاق سال یکم یا سوم یا پنجم یا هفتم یا نهم گو یا عشره اولی و اول مائت شمرده و بی شبهه تا نصف اول مائت
اول المائت است تر و ظلم عقل و در بعضی روایات آمده که ظهور او هفت سال پیش از و حال بود و در حال بر سرمانه خروج کند
جودین است آنکه در باره مجتهدین آمده که ان الشیخ علی بن اس کل مائت ستمن یکدیگرها امر دینها پس بعضی از اهل
گفته اند که در حدیث شرط است که مائت بگذرد و وی زنده باشد پس اگر ظهور او را پیش از و حال هفت سال فرض کنند و بقار
تا خروج و قتل آن لعین این هم نمایند منافق میان این هر دو روایت باقی نمی ماند و الله اعلم و مؤید اوست جو و فتن صغری
بتماها در عالم تسلسل می در رنگ پاره های شب و در سلک گوهر کی بعد دیگری بیفتد و بودن این صد سیزدهم موقع فتن اتفاق
کثیره عظیم چیزی است که بر زبان که در مد شهرت دارد تا آنکه طفل بودیم پیر زمان را می شنیدیم که میگفتند حیوانات ازین مائت پناه
خواسته اند و هر چند این معنی بعینه از حدیث صحیح ثابت نیست اما ملاحظه انقلاب عالم و تقلب احوال بنی آدم که درین زمان آخرت
شاید عدل است بر آنکه پیش ازین بنگ گیتی باین عنوان نبود شرح این با جرات او امیر طویل و وفات نقیله می خواهد مستی نمودن از خروا
و اندکی از بسیار و ابواب سابقه جلوه گرفته باقی را بران قیاس باید کرد و آنچه باقی است همین ظهور مهدی موجود
تاکی اتفاق افتد و کدام وقت از زمانه آتیه مرضی او تعالی باشد این همه قوای مستخرجه کاشفان عالمان حجت انجی
بلکه قوی از او عالم الغیب است که حق تعالی بدان مستأثر بوده و احدی از خلق در آن با وی شریک نیست و خطا در
کشف بسیار است نعم بالا جمال اینقدر میتوان گفت که زمانه فاطمی منتظر قریب حصول مرجو القرب است زیرا که هر آینه نزد
و هر فانت بعینه می باشد و وقوع امارت صغری بحیما و تغیر عظیم عالم و اهل عالم و ضعف تام اسلام و رفیع علم و شیوع جهل و
کثرت منق و فجور و بغضا و حسد و شب بد مال و قصریت در تحصیل اسباب معاش و ذهول کلی از و آخرت و ایشار کمال
دنیا بر اثری امارت جلیده و علامات بنیه قریب مان ظهور او است و الله اعلم بالصواب سیاق الکلام فی هذا انشاء الله تعالی فی
موضع آخر این فصل اما اعوان و انصار و صاحبیات مهدی پس ابن عباس گفته انصار او مردم شام باشند مائت
صد و پانزده کس همجد اصحاب بنحیم بن حماد از ابن مسعود آورده تخمین سبته نفر عمار من افق شتی علی غیر میعاد سیاح کل
رحل منهم ثلاث مائت و بعضه عشر جلاحتی بجهت و بلکه اسحیث مراد باین هفت نفر و سبا یحان شان اعوان مهدی اند و نیز وی
از کعب آورده که گفت قاده المهدی خیر الناس اهل نصرت و بیعت من اهل الکوفه و الیمن و ابدال الشام مقدمه جبل مسافه
سیکایل اسحیث علی متقی در بر مان گفته ناصران دیاران مهدی کوفیان اهل یمن و ابدال شام باشند استی و علی رضی
لغه فرام کند خدایتعالی برای او قوم بسیار مانند پاره های تو بر تو او بر و قمر و آنحضرت صلعم بیرون آید مروی از و را بر گفته
میشود او را حارث وی حراثت است یعنی کشکار بر مقدر لشکر او مروی باشد که او را منصوب گویند اسحیث او را بر خواهد بود

عن علی بن ابراهیم بن بطلون پیشتر گفته شد علی بن قاری در مشرق مدی گفته و فیہ اشعار الی ان اهل ماوراء النهر مجنون لاهل بیت
 النبوة لا کما یزعم الرافضة منهم اتحاذ حبیة انتہی گویم ماوراء النهر ولایتی است شرقی آن کاشغر و جنوبی طخارستان و غربی بلخ و
 و بحیره و شمالی مغولستان پیشتر از دولت اسلامیہ درین بنک و شاہی جدا گانه بتوده است نہ در تاریخی ذکر می از ان بنظر سید
 مکرور محمد عباسیہ سامان نام پادشاہ انجا بود و سنجہ او دست ریایات سو که از طرف مشرق یا خراسان بیاید و این حدیث
 نیز بطولہ در ابواب سابقہ مذکور شدہ این کثیر گفته مراد باین ریایات نہ آنست انہاست کہ ابو مسلم خراسانی آورده بود و بدان
 ملک جو دولت بنی اسیر گرفته بلکہ این ریایات دیگر است کہ در زمان مہدی از ان طرف بیاید و این حدیث را طرق است لفاظ
 متقاربه و ابو قبیل گفته پیدا شود در افریقیہ امیری و حکمرانی کند و از ده سال و واقع شو و فتنہ و مالک گرد و بعد او مرد
 و سہ نام پر کند زمین را بعد از مروان شود بسوی مہدی و مطیع او گرد و در فی الباب عن الحسن و از انجملہ اہل طالقان اند علی
 مرضی گفته رحمت خدا باد بر بلدہ طالقان کہ انجا خدا را خزان است امان از زور سیم بلکہ مردمان اند کہ خدا را شناخته اند حق
 معرفت او و ایشان انصار مہدی باشند اخرجہ ابو نعیم و ابن عباس گفته مرفوعا کہ اصحاب کھف اعوان مہدی اند ذکرہ
 ابن مردویہ فی تفسیرہ سید علی گفته تا خیر اصحاب کھف تا این مدت سنجہ اکر ام ایشان است تا شرف و دخول درین امت
 در یابند و از انجملہ ملائکہ آسمان اند کہ اعوان انصار او باشند و وجوہ و ظوہ و مخالفین او بزنند و از انجملہ جو ان تمیمی است
 شعیب بن صالح نام کہ بر مقدمہ عساکر خراسان باشد و اندکند عبتہ صد نفر از اہل شام و صاحب بیت مہدی باشد اخرجہ
 نعیم بن حماد با الفاظ حسن گفته وی مردیست میانہ قد گندم گون کویسج ریش بیرون آید در بلدہ رسی در چهار ہزار کس بر مقدمہ
 اشتر مہدی باشد ملقب نشد او لاحدی مگر آنکہ نہ من خورد و فی الباب عن عمار و علی و ابی جعفر و کعب بن علقمہ گفته وی
 مردی حدیث السن خفیف اللیمہ اصفر اللون باشد علی متفی گفته صاحب بصر مہدی شخصی باشد کہ او را شعیب تمیمی گویند
 انتہی گویم در حدیث ابن عمر آمده کہ ان حضرت فرمود عیمک باشتی تمیمی فانہ یقبل من قبل المشرق و ہو صاحب بیتہ المہدی
 اخرجہ الطبرانی فی بحر الاوس و فیہ عبد اللہ بن عمر العمی ابن اویعہ و صاحبان این حدیث بطولہ پیشتر گفته شد و ان
 اصحاب القع و اعرج کنندی ست روہات نقصن ایشان مع جرج و تعدیل گذشتہ و از انجملہ ہاشمی است برادر اہل ابن عم
 مہدی محاش پیشتر مذکور شدہ گویم درین عهد اتخانہ وقت ظهور او احاطت و نصرت نمایند و بعد فتح تمام ارض خود ہنگام نام
 و سعید بن ابی اسود و چون اول انصار اول شام عصائب عراق خوانند بود ہذا در حدیث از سب ایشان نہی کرده اند بطولہ
 در علی کریم اللہ و جہہ روایت کرده ان سوا اللہ صلوات علیہ قال یجوز فی آخر الزمان قتلہ یحصل الناس فیہا کما یحصل للذنب فی المعن
 فلا منبوا اہل الشام و لکن سبوا اشرارہم فان فیہم ابدال یوشک ان یرسل علی اہل الشام صیب من السماء فیفرق جماعتہم حتی
 لو قاتلتہم الشائب علیہم فعدت ذلک یخرج خارج من ابنتی فی ثلاث ریایات اکثر یقول ہم حمتہ عشر الف و اقل یقول ہم ثمان
 عشر الف و اہل ریم است یلقون سبع ریایات تحت کل رایتہ سہارجل یطلب ملک فقتلہم اشد جمیعاً و یرد اللہ الی المسلمین
 الفتم و یختارون قاصبتہم و رایم گویم در سندش ابن بسجہ است ہو ضعیف معروف بحال و رواہ الاحاکم فی المستدرک و قال
 صحیح الاسناد و لم یخرجہ و فی روایتہ ثم یظہر ہاشمی فیرد اللہ الناس الی الفتم الح و لیس فی طریقہ ابن بسجہ ہو اسناد صحیح

كما ذكره ابن نجاشي معلوم شد که مراد بن خارج از اهل بیت درین حدیث سخن ناشنمی است که ناصر مهدی باشد و اما خلفاء مهدی که بعد از او
 باشد و حکمرانی کنند پس فکر آنها باید نشاء الله تعالی قفت در حدیث سفینه آمده که گفت شنیدم رسول خدا را صلعم میفرمود
 اخلافة ثلثون عاما ثم يكون بعد ذلك ملك فخرج احمد و اصحاب السنن و صحابن جبان غیره اهل علم گفته اند که نبود درین سالی
 بعد آنحضرت صلعم مگر خلفاء اربعه امام حسن ابو عبید بن جراح گفته قال رسول الله صلعم ان اول منکم بدابة و رحمة ثم يكون ملكا
 و جبریتا فخرج البزار سیوطی گفته اند حدیث حسن عن جابر بن سمرة عن النبي صلعم لا يزال هذا الامر عزيزا ينصرون على من ياتهم عليه
 اثنا عشرة خليفة كلهم من قریش فخرج عبد الله بن احمد و الشيخان له طرق و الفاظ منها لا يزال هذا الامر صالحا و منها لا يزال
 هذا الامر ماضيا و اما احمد و منها عند سلم لا يزال امر الناس ضيما و لا هم اثنا عشر رجلا و منها عند ان هذا الامر لا ينقضي حتى
 يمضي له فيهم اثنا عشر خليفة و منها عند لا يزال الاسلام عزيزا منيعا ال اثني عشرة خليفة و منها عند البزار لا يزال امر امتي قائما
 حتى يمضي اثنا عشر خليفة كلهم من قریش و منها عند ابی داؤد و فلما رجع الى منزله اتته قریش فقالوا اثم ما ذا يكون قال ثم يكون
 الهرج و منها عند لا يزال هذا الدين قائما حتى يكون عليكم اثنا عشر خليفة كلهم تجتمع الامة عليه و عند احمد و البزار يسند
 حسن عن ابن مسعود انه سئل كم ملك لله الامة من خليفة فقال سألنا عن رسول الله صلعم فقال اثنا عشر كعدة نقباء بني
 اسرائيل ابو داؤد و از جابر بن سمرة روایت کرده که فرمود رسول خدا صلعم همیشه باشند این دین قائم تا آنکه باشند بر شما
 دوازده خليفة اتفاق کند امت بر جمیع ایشان گفته اند که مراد وجود این خلفاء بعد وفات مهدی است اما حدیث سابق
 است از ان ظاهر آنست که مراد خلفاء راشدین و با بعد ایشان باشند مثل معاویه از بنی امیه و خلفاء عباسیه لهذا قال
 عیاض گفته نحل المراد بالاثني عشر في هذه الاحاديث و ما شابهها انهم يكونون في مدة غرة الخلافة و قوة الاسلام و استقامة
 اموره و الاجتماع على من يقوم بالخلافة و قد وجدنا فيمن جمع عليه الناس الى ان اضطرب مزني امية و وقعت بينهم الفتنة
 الوليد بن يزيد فالتصفت بينهم الى ان قامت الدولة العباسية فاستأصلوا امرهم انتهى حافظ ابن حجر و فتح الباری گفته
 كلام القاضي عیاض حسن بانیل فی الحدیث و ابرجه لتأییده بقوله فی بعض طرق الحدیث كلهم يجتمع عليه الناس و ایضا ح
 ذلك ان المراد بالاجتماع القیاد و بیعتهم و الذي وقع ان الناس اجتمعوا على ابی بكر ثم عمر ثم عثمان ثم علی الى ان وقع امر الحکم
 فی یصفین فتسمى معاوية يومئذ بالخلافة ثم اجتمع الناس على معاوية عند صلح الحسین ثم اجتمعوا على ولده يزيد ولم يفتنم للحسین
 بل قتل قبل ذلك ثم لما مات يزيد وقع الاختلاف الى ان اجتمعوا على عبد الملك بن مروان بعد قتل ابن الزبير ثم اجتمعوا على
 اولاده الاربعة الوليد ثم سليمان ثم يزيد ثم هشام و تحلل بن سليمان و يزيد عمر بن عبد الغزیز فبذلک سبعة بعد خلفاء الراشدين
 و الثاني عشر هو الوليد بن يزيد بن عبد الملك مجتمع الناس عليه لما مات عمه هشام فولى تحيا اربع سنين ثم قاموا عليه فقتلوه
 و انشئت الفتنة و تغیرت الاحوال من يومئذ ولم يتفق ان يجتمع الناس على خليفة بعد ذلك لان يزيد بن الوليد الذي
 قام على ابن عمه الوليد بن يزيد لم يطل مدته بل ثار عليه قبل ان يموت ابن عم ابیه مروان بن محمد بن مروان لما مات
 يزيد و ابی اخوه ابراهيم فقتله مروان ثم با علی مروان بنو العباس الى ان قتل ثم كان اول خلفاء بنی العباس السفاح و لم
 يرتفع كثره من ثار عليه ثم ابی اخوه المنصور فطالت لكن خرج عنهم الغرب لا قصص باستيلاء المرزبان على الاندلس

واستمرت في ايديهم متعلبين عليها الى ان تسبوا بالخلافة بعد ذلك القدر الامر الى ان لم يبق من الخلافة الا اسم في البلاد
 بعد ان كان في ايام عبد الملك بن مروان يختبئ للخليفة في جميع الاقطار من الارض شرقا وغربا يمينا وشمالا مما غلب عليه
 المسلمون لا يتولى احد في بلد من البلاد وكلها الامارة على شئ منها الا بامر الخليفة ومن انظر الى الامارة كان في المائة ^{سنة} ^{تحت}
 بالاندلس جدا ستة انفس كلهم يسمي بالخلافة ومعهم صاحب مصر العبيدي والعباسي ببغداد خارجا عن كل من يعي الخلافة
 اقطار الارض من العلوية والسجارية قال فعلى هذا التاويل يكون المراد بقوله ثم يكون الهرج يعني نقل العاشق عن الفتن ^{وتعاقبها}
 فاشيا ويستمر في واد وكذا كان وقيل ان المراد وجود شئ عشر خليفة في جميع مدة الاسلام الى يوم القياسة يعملون بها
 وان تم سوال ايهم ويؤيد هذا ما اخرج مسد في مسنده الكبير عن ابي الخلد انه قال لا تمكث ه الامنة حتى يكون منها اثنا عشر
 خليفة كلهم يحيل بالمهدي ودين الحق منهم رجلا من اهل بيت محمد صلعم وعلى هذا المراد بقوله ثم يكون الهرج اي الفتن الموزنة
 بقيام الساعة من خروج الدجال ما بعد انتهى سيوطي گفته قلت على هذا فقد وجد من الاثني عشر خلفاء الاربعة واثني عشر
 وابن الزبير وعمر بن عبد العزيز هو لا ثمانية ويحتمل ان يضم اليهم المهدي من العباسيين لانه فيهم كعمر بن عبد العزيز في بني امية
 وكذلك لظاهر الاوتية من العدل وبقي الاثنان المنتظران احدهما المهدي لانه من اهل بيت محمد صلعم انتهى گويم در روايتي
 انه ك بعد مهدي مالك مرثون بن كس از اولاد حسن سپس پنج كس از اولاد حسين بعده ولد مني و تمام گرد و عدد و از
 خليفة و هر كدام از ایشان امام عادل مادي مهدي باشد و ابن عباس يارده کرده مدت خلافت ابن دوازده خليفة
 يكصد و پنجاه سال باشد و در معنى اين حديث اقوال ديگر نيز هست و ترتيب خلفاء مهدي مفضول بر علم الهى است تا كرام
 اول و كدام آخر باشد و همچنين مقدار مدوايشان حواله علم او سبحانه است قاضى محمد بن على شوكانى يمان رح در رساله ^{جميع} ^{توضيح}
 گفته ورد السؤال من بعض الاعلام عن الاحاديث الواردة في هولا اهل هي متواترة ام لا فاقول بالاحاديث الواردة
 في المهدي قالذي اكن الوقوف عليه منها حسون حديثا انتهى ثم سرد بقوله الاول والثاني الى آخر الخمسين ثم قال فبند
 حسون حديثا فيها الصحيح والحسن الضعيف المنجرب و هي متواترة بلا شك لا شبهة بل يصدق وصف التواتر على ما
 هو ونها على جميع الاصطلاحات المجرودة في الاسول والى سائر انتهى الكلام على الاحاديث الواردة في المهدي
 واما الآثار عن الصحابة المصرحة بالمهدي فهي كثيرة منها عن ابن امامة عند ابن ابى شيبة ومنها عن ابن عباس في كثر
 الحال وعنه اثر آخر ذكره في الكنز وعنه ايضا ثلث ذكره فيه ومنها عن علي عليه السلام عند ابن ابى شيبة وعنه اثر آخر
 عند الثبراني في الاوسط وعنه ايضا اثر ثالث عند نعيم بن حماد في الفتن وعنه ايضا اثر رابع عند ايضا وعنه ايضا اثر خامس
 عند نعيم ايضا وعنه اثر سادس عند نعيم ايضا وعنه اثر سابع عند نعيم ايضا وعنه اثر ثامن عند نعيم
 ايضا وعنه اثر تاسع عند نعيم ايضا وعنه اثر عاشر عند نعيم ايضا وعنه اثر حادي عشر عند نعيم ايضا وعنه اثر
 ثاني عشر عند نعيم ايضا وعنه اثر ثالث عشر عند نعيم ايضا وعنه اثر رابع عشر عند نعيم ايضا وعنه اثر
 خامس عشر عند نعيم ايضا وعنه اثر سادس عشر عند نعيم ايضا وعنه اثر سابع عشر عند نعيم ايضا وعنه اثر
 ثامن عشر عند نعيم ايضا وعنه اثر تاسع عشر عند نعيم ايضا وعنه اثر عاشر عشر عند نعيم ايضا وعنه اثر
 حادي عشر عند نعيم ايضا وعنه اثر ثامن عشر عند نعيم ايضا وعنه اثر تسع عشر عند نعيم ايضا وعنه اثر
 عاشر عشر عند نعيم ايضا وعنه اثر الحادي عشر عند نعيم ايضا وعنه اثر الثاني عشر عند نعيم ايضا وعنه اثر
 الثالث عشر عند نعيم ايضا وعنه اثر الرابع عشر عند نعيم ايضا وعنه اثر الخامس عشر عند نعيم ايضا وعنه اثر
 السادس عشر عند نعيم ايضا وعنه اثر السابع عشر عند نعيم ايضا وعنه اثر الثامن عشر عند نعيم ايضا وعنه اثر
 التاسع عشر عند نعيم ايضا وعنه اثر العشرون عند نعيم بن حماد و الاحكام

و عنده اثرون الثانی والعشرون عند نعیم والطهران فی الاوسط و ابی نعیم فی کتاب الهدی الخطیب فی تلخیص عنده اثر
 هو الثالث والعشرون عند ابی داؤد و فیه ثمانیة وعشرون اثر الباعلم الریح اذ لا مجال للاحتجاج فی مثل ذلك انتهى كلامه
 نیست احوال حمدی علیه السلام که در اخبار و آثار صحابه تابعین این بیت و علماء وین آمده اهل اسلام انتظار قدوم خیمت
 لزوم او در هر عصر او ان کرده اند و بملاحظه وقوع آثار و اشراط صغری قیامت بقرن ما ظهروا و اخبار و تبشیر غریبه
 و شک نیست که بر خاطر حق پرستان اتباع دوست ابتداء دشمن بیچارگی ثقیل تر از ضعف اسلام و برهمنی احکام شریعت
 نیست ایشان تقدیرت ندارند که منکرات و محدثات از سنه از جهان جہانیاں بر دارند پس لامحالہ دل شکسته بودہ
 در ساه و گوش بر آواز ظہور فاطمی منتظر بودہ اند و بہر از زبان دعای بیرون آمدن حمدی با وی از حق تعالی میکنند
 با وجودش این ہمہ بشور و فتن بکنج عدم خیزد و این ہمہ مفاسد وین دولت مبدل بصلاح ملک ملت گردد و عبدالمکرّم
 جامی بح در ابیات چند از روی ظہور او میکند و روی سخن بطور مناجات بحضرت ختمی پناه رسالت و شگاہ صلیم سیدارو
 و چون این ابیات بمناسبت مقام وقت مرا خوش کرد و آویزہ گوش ختام این باب میکنم و سال قات نبوی مطابق سنہ
 حال بیان بنمایم و حال دل خود بزبان قال دیگری بر منصفہ اظهار می نمودم کہ گفته اند **خوشتراں باشد کہ ستر**
دبران و گفته آید در حدیث دیگران **ختم اللہ لی بالحنن** و اذا قتی حسلاوة رضوانہ الایسنہ قال **رحمہ**

اے قمر طلعت کی مطلع	مدنی ہمدیانی نے برقع	شقہ برقع تو برق افروزا	لمحہ برق رخت برقع سوز
لیلۃ القدر زمیوت تاری	وحی منزل ز لبت گفتاری	طرہ ات سو ہمہ سودا نا	انتخابی ز حرفش طہ
قاب قوسین عیان ابرویا	نقش خم خم گیسویت	تا بخواب جلای گوہر پاک	خواگہ ساختی از بستر خاک
فلک از غیرت خاک آشفته	لیقنی کنت ترا با گفت	چند روز جلد بہ تنہا خفتہ	جملہ از گرد فنا نارفتن
چند در ستر خفا بنشستن	در برین خاک نشینان بستن	چند از سنبل تو بیگانہ	دل بصد شلخ نشیند شانہ
چند بی زرگس پاکت بخبار	خانہ سرمہ بود تیرہ و تار	چند نخلین پاپوش تو فرد	جفت باشد بہر از ان غم دور
خوابت از دو صدہ صد بگد	قد بر افراز کہ از حد بگذشت	دست از بر دین بیرون آر	کف ز علباب کفن بیرون آر
شانہ زدن سلسلہ مشکین را	سرمہ کش زرگس عالم بین را	جلوہ اخلعت نا اندر پوش	حلہ لعل طراز اندر پوش
کرہ نخلین جلوت در پای	از در حجرہ خرامان بدر آئے	طاق محراب تہی کن رخسارنا	سرخ از فخر بکیوان برسان
مہل از بی قدمان خالی ساز	قدرش از مقدم خود عاکسنا	خطبہ ملت دین از سر گیر	کشف اسرار یقین از سر گیر
پردہ بکش از رخ صدیعتی	بدمان پردہ ہر ز ندیعتی	وز قہ عدل ز دست عمری	زن بفرق بسر بر خیرہ سری
خومی نشان کنج حیا عثمانی	ریز بر کشت و فابارانی	پنچہ ورکن اسد الہی را	پوست بر کن دوسہ رو باہی را
غلامان را پی کار سے نشان	آب نشان زیر جناری نشان	تا ج ملک از سر و نان بر پاک	بخت دولت ز بیوان بر پای
ساعی کچ رقمان ساز مستلم	زن بدان قاعدہ رست ختم	بی زبان را حشریم فرست	راہ دانی بہر اقلیم فرست
در نحو اسی کہ از اقلیم و فنا	آدری رومی بدین شہر فنا	تا زہ کن عہد نکو عہدی را	وہ ولی عہد خود عہدی را

عقلش بر عظمی بطلما زن	تین قهرش سپر اعدا زن	محمد عیسی ز سپر خیرین	استرآن در سم آباوزمین
بار و حال و شان بر خرنه	به بیابان عدم شان بتر	عاصیان بی سر سیان توان	دست امید بدان توان
خاصگیس که کین بنده است	چشم گریان بشکر خنده است	سیما بنده صدیق حسن	مبتلائی الم شر و فتن
بهره نیست ز طاعت و ریش	لب بجنبان بشفاعت گز	بو که نقد خود ازین مرطه بیم	بر دازر نرسد دیو سلیم

باب ششم در بیان خروج دجال و خروج وی کی از قن و اقامه در زمزم مدی علیه السلام و اشراف عظیمت اخبار وی احتمال مجلدات دارد جمعی از ائمه دین درین باب تالیف جداگانه ساخته اند ما نیز بنا بر عظم خطر و کبر فتنه او درین برای منی ضبط حال می این باب جداگانه منعقد کردیم معاذ بن جبل رضی الله عنه گفته است حضرت صلوات الله علیه فرمود عمران بیت المقدس خراب شد خراب شیرب حصون الملویة حصون الملویة فتح القسطنطینیة فتح القسطنطینیة خروج الدجال اخرجه ابن ابی شیبة و ابو داود و ابی حاکم و صحیح ترمذی از شیخ خود حاکم آورده که گفت اول آیات از روی ظهور یعنی بعد مدی خروج دجال است بعد از آن بعد از شمس یا جرج بعد از جرج دایره بعد از طلوع شمس از مغرب در لفظی از وی طلوع شمس از مغرب مقدم بر خروج دایره الارض آمده و همین اوجه است صاحب شاعره احوال این قانع بر همین ترتیب ذکر کرده عمران بن حصین رضی الله عنه گفته شنیدم رسول خدا را میفرمود ما بین خلق آدم الی قیام الساعة امر اکبر من الدجال اخرجه سلم و در حدیث ابو هریره سه چیز است هر گاه بین آیند نفع نکلند هیچ نفس ایمان او که ایمان نیاید و دست قبل از آن دجال و دایره و طلوع شمس از مغرب رواه الترمذی و صحیح و بخبر دعوات است صلوات الله علیه فی اعوذ بک من فتنه المسیح الدجال بقوی در تفسیر خود گفته که ذکر دجال در قرآن هم آمده و خود تعالی خلق السموات الارض اکبر من خلق الناس و ابن عباس درینجا دجال است از باب طلاق ظل بر زمین و در صحیح بخاریست نیست پیچ نبی مگر ترسانند قوم خود را یعنی از دجال و در روایت معمر آمده ترسانند نوح قوم خود را و نزد ابو داود و ترمذی است از ابو عبیده لم یکن نبی بعد نوح الا و قد انذر ترمذی گفته این حدیث حسن است و لفظ احمد نیست لقد انذر نوح ائمه و النبیین من بعده و اخرجه من او جاحظ بن ابن عمر ایضا گویم درین احادیث دو فائده است یکی عظم خطر کذاب عود دجال تا آنکه انبیای سابق هم از وی انداز کرده اند و دوم نفی علم غیب از انبیاء زیرا که خروج او در آخر زمان موعود است زمانه انبیای پیشین از فتنه او برون بود پس اگر بروقت خروج وی مطلع میبودند اگر چه همین قدر باشد که در آخر زمان بیرون آید تحذیر از وی نمیکردند ازینجا دریافت شد که تهنیت یا تهنیت یا تهنیت یا تهنیت او کرد و علم بوقت خروج وی نه بشید نه آنها را با وجود ثبوت اطلاع برین حال دست هم و ادراک

ست احدی را از مخلوق بسوی آن راه نیست پیغمبر باشد یا فرشته یا ولی یگانه قرآن کریم مخلوقست با اوله سی ام از مخلوقات پس اعتقاد جمعی از عوام بر دریافت علم غیب و کشف مغیبات در باره مشایخ و اولیاء عقیده باطل است که ایشانرا از ایمان و حقایق دین اسلام دور و بکفر و کجای و نزدیک میکنند عصمنا الله تعالی و ایا هم عمالا یحبه و میرصا بدیم بر آنکه کلام در باره دجال بعین این امور کذاب سما و نسبا و مولدا و حلیه و سیره و فتنه الی غیر ذلک فصول جداگانه میخواهد پس بر حالی از احوال شقاوت اشغال و در نفسی مستقل ذکر میکنیم تا داخل باشد در معرفت او و این

در حصول غرض فصل در بیان نام و نسبت مولد او در اثنای گفته دست صافی ابن الصیاد یا ابن الصاعد است مولد او
 مدینه و این مبنی بر آنست که ابن الصیاد و جهال باشد اما صح آنست که وی در جهال نیست این عور کذاب غیر اوست و جهال
 شیطان است که در بعضی جزا را ور بسته داشته اند از اولاد کاهن شهبو شوق نام یا وی خود شوق کاهن است مادرش حنیفه
 بر پدرش شفیه شد از وی شوق متولد گردید و شیاطین بر اعمی و عجائب میساختند بیلان علیه السلام او را محبوب ساخته و لقب او
 مسیح است صفت او فقط در جهال مشتق از جهل که بمعنی غلط پس خروج است پس حتی در جهال بر صیغه مبالغه بسیار فریب دهنده تعبیر
 کننده بر مردم است و نیز معنی است قول می صلعم و قتیله خطبه کرد ابو بکر باطله را علیه السلام مانی و عده با علی و است در جهال یعنی
 من خدای علی و طبعش بر تو نیستم و او را مسیح از آن گویند که یک چشم او مسوح باشد یقال جل مسیح الوجود المبین علی احدی وجه
 عین الاحجاب استوی یا از آن جهت که وی مسح ازین کند یعنی قطع زمین نماید و در و در رسد ابو ایمن گفته وی مسیح بر وزن
 سکین است و هو الذی مسح خلقه و منوره و بعضی گفته اند وی مسیح است بخار بجز عیسی علیه السلام مسیح است بخار جمله حافظ در فتح
 الباری گفته قاضی ابن العربی مبالغه کرده و گفته صلی قوم فروده با خوار المعجزة و شد و بعضی هم مسیحین ایفر قوا بینه بین المسیح
 مریم و قدر فرق البش صلعم بینها بقول فی الدجال مسیح الضلالة قدل علی ان عیسی مسیح الهدی فاراد هو لا تعظیم عیسی فخر خوا
 احدی استی در قاسوس گفته اجتماع لسانی سبب تسمیه المسیح جنسون قول او انا وجه تسمیه عیسی مسیح لانه لا یسبح و اعانه
 الا بر حق اولاد کان لا اخص له و منه فی صفة النبی صلعم کان مسیح القدین اولاد خرج من لطن اسر مسوحا بالهدین
 اولاد مسیح الارض و یقطعها انتی گویم در صراح گفته مسیح الارض مساحه بالکسر زمین بیرون نام عیسی علیه السلام و نام
 و جهال کذاب استی و الله اعلم **فصل** در جلید و سیرت و فتنه در جهال اما علیه او پس وی مروی جوان باشد و در روایت
 آمده که پیر باشد در اثنای گفته سندان بر دو قول صحیح است جسم سرخ رنگ باشد و در روایتی سفید رنگ است و در حدیث
 عبداللبن مغفل آمده که وی گندم گون است از خرمه الطبرانی در نسخ الباری گفته یکن آن تکون ادمه صافه و قد یوصف ذلک
 باحمره لان کثیرا من الادم قد تجر وجهه انتی و وی بعد الراس قطط اعور عین یمنی باشد گویا چشم او دانه انگور است که با
 برآمده باشد در صراح گفته جدموی مرغول در جل جدمر در گرداندام و در روایتی آمده که چشم چپ او عور باشد و در حدیث
 سمره مسوح العین البصری واقع شده از خرمه الطبرانی و صحیح و ابن جبان احکام و در روایتی آمده اند اعور العین مطمو سها
 این معنی لفظ طاقه جهنم است حافظ ابن حجر از قاضی عیاض نقل کرده که گفت آنچه از اکثر روایت کرده شدیم و جهنم
 تصحیح آن کرده اند و خفتش بدان جزم نموده لفظ طاقه بغیر مزه است و بعضی شیوخ آنرا بهز صبط کرده اند و معنی او
 آنست که وی بیرون آمده بالاشده است همچو دانه انگور و بعضی انکارش کرده اند و نیست وجه برای انکار بعد از معنی
 عیاض میان روایات جمع کرده و گفته که چشم راست او طاقه است بغیر مزه و هم مسوح است نورا و رفته و هو معنی
 حدیث ابی داؤد مطمو العین بعیت بناتیه و لا یحیی فی تعالی است و نه عمیق چنانکه در حدیث ابن عمر و صحیحین آمده
 و البصری طاقه بهز چنانکه در روایت دیگر از وی است و هی ایا حاطة التي کانتا کوب کانهما نخاعه فی حاطة و هی
 انظر ارجاء کل ذلک فی الاحادیث و برین تقدیر وی اعور است بهر دو چشم مناه و هر دو احد از آن هر دو عور است

و چشمش پنداشت که عور یعنی عیبست و عور از هر شی معیبت باشد و دجال را هر دو چشم معیبت باشد یکی بندها بضم نور
و دیگر نسبت آن بودن او و حضرت زین العابدی گفته بودی در غایت حسن باشد انتهی و هر چشم او طفره غلیظ بود و آن
جلدی است که چشم را میپوشد و چون آنرا قطع کنند چشم کور شود گویم در ماری آنرا ناخنه سی گویند بیضاوی گفته
طفره گوشت پاره ایست که در گوشه نامی چشم میروید و بعضی گفته اند لحمه ایست که در عین بیرون می آید در جانبی که
نزدیک بینی است این هر دو قول متقاربند حافظ ابن حجر فرموده آمده است که در هر دو چشم او طفره باشد و بعضی
روایات از ابی سعید ثور و احمد آمده عینه یعنی جاحظه لا تخفی کانهما تخافه فی حافظه محض و عینه الیسری کانه کوب و ری
و در حدیث ابی بکره است نزد احمد و طبرانی احدی عینه کانه از جاحظه حصار یعنی یک چشم او همچو آبگینه سبز باشد حافظ
گفته و الذی تحصیل من مجموع الاخبار ان الصواب فی طایفه از بغیر عور و در حدیث جندناشد بن مغفل سمره و ابی بکره
تصریح آمده که چشم چپ و مسوح باشد و طایفه همان بارزه غیر مسوحه است اما طفره پس جاز است که در هر یک از هر دو چشم
او باشد زیرا که معناه طمس و تنوینست و چشمی که ضور او رفته مطسوسه باشد یعنی عین یسری و معیبه با وجود بقای اصل چشم
دری البارزه است و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلعم یوم حجه الوداع استقصت لنا س محمد الله و انی علیه ثم ذکر
السیح الدجال فاطنب فی ذکره فقال ما بعث الله من بنی الا انما الله اندر فوج امته و النبیون من بعده و انه یخرج منیکم
فاخفی علیکم من شانه فلیس یخفی علیکم ان ربکم یسیر با عور العین الیمینی کانه عنقه طایفه اخرج البخاری و مسلم و بخاری
علیه است اینک تصویر آنج باشد یعنی کوتاه قدم باشد اما بین الساقین بعضی گفته اند معنی آنج آنست که مترافی صد و
القیمن با تباعد عقبین باشد و بعضی گفته اند کسی است که در هر دو پائی او عوج است بسیار موی باشد سخت سفید رنگ گنده
جسم اصل الفا که نیست که جفال الشعر بجان ای یعنی از خرم فیلمانی ای عظیم الجثه کان اسه اغضان شجرة یعنی موی سرش
بسیار تفرق و راست باشد و در روایتی آمده ان فی راسه من رانه جک یعنی موی سرش از جعوت شکسته باشد
همچو آب ریگ چون باو آزار نرند در نهایت گفته اند معنی جعد قطط است میان هر دو چشم او ک ف من نوشته باشد یعنی
حروف مقطعه که هر مسلمان کاتب غیر کاتب از آن بخواند و کفار آنرا نتوانند خوانند و او را اولاد پیدا نشود و در مکه مکره و تیره
منوره داخل نگرود اتباع او قومها باشد که وجوه اینها همچو سپرهای مطر است و هفتاد هزار پیکر اصفهان و برایشان
طیلسانها باشد و در لفظی آمده که سیجان بود و همگنان صاحب تیغهای محلی باشد در نهایت گفته سیجان جمع سلج است
طیلسان سبز و بعضی گفته که طیلسان تور و در یافته شده انتهی و از صفات عین مذکور است که هر دو چشم او خواب کنند
و دل خواب نکند پدرش مردی و از قدر گوشت است گو یا بینی او متقار باشد و مادرش زنی کثیر اللحم دراز پستانها
ست او یا خری است اهللب یعنی کثیر اهللب معنی غلیظ الشعر یعنی بسیار موی میان هر دو گوش او فاصله چهار
گز باشد قدم خود بر منتهای نظر نهد ابوا لطفیل از مردی از اصحاب رسول خدا صلعم روایت کرده که گفت بیرون آید
و جال بر حمار حس یعنی خر نجس اخر جهان ابی شیبه و علی کرم الله وجهه گفته بیرون آید دجال همراه او هفتاد هزار باشد
از حاکم و این نام موضع است بر مقدمه وی شعر باشد یعنی مردی بسیار موی بگوید بدو بدو اخر جبال علی لفظی

بدو کلمه فارسی است بمعنی اسح اسح در روایت همین کلمه بعینه آمده اما حال سندش در شاهنامه ذکر نکرده که چون است چون دیگر
 مخزج اوست غالب آنکه اگر موضوع نباشد ضعیف خود خواهد بود و هم از علی بر تصنی مروی است که طول جمال چهل فرسخ است
 بذراع اول نیز او جاری باشد افر یعنی شدید البیاض طول هر گوش او نه در و اذن او سی فرسخ بود و مابین یک حافر
 او تا حافر دیگر مسافت سیر یکروز و شب باشد چیده شود برای او زمین منهل منهل بگیرد برابر است خود و سبقت
 کند آفتاب بسوی مغرب یعنی پیش از آنکه آفتاب از مشرق بمغرب سد می بمغرب سیده باشد کنایه از سرعت سیر است
 در آید و بحر تا هر دو کعبه و حدیث بطوله در شاهنامه مخزج این حدیث ذکر نکرده و گفته نیست منافات میان این دو حدیث
 و روایت قصیر القامه بودن او زیرا که محتمل است که این قصر نظر بخصاست او باشد چه بخصاست او مقتضی آنست که ازین هم در آن
 باشد یا آنکه در ابتدا قصیر باشد که خلقت او در نفس الامر است بحدی چون اظهار کفر کند و او عار الوهیت نماید طول در این
 شود و بخصاست او ابتلاء و فتنه باشد از طرف خدا برای بندگان همچو سایر فتن استی گویم این جمع بین الروایات که صاحب
 کرده خیلی ضخیم است چنانچه گفت که قصر او نسبت بحر من او باشد و در ذی نفسیه جسم او نسبت دیگر نمی آدم اطول باشد
 پس طول بودن او نسبت است قصر بودن او نسبت عرض خود یعنی طویلک عرض او میخورد نخواهد داشت نه آنکه
 نسبت باقصیر باشد و اما علم و اناسیرت او پس در اول خروج دعوی ایمان و صلاح کند مردم را بسوی دین بخواند
 مردم اتباع او کنند و امرش ظاهر شود و روز افزون گردد تا آنکه بجزو قدم شقاوت لزوم آرد و باطهار دین برود
 و بدان عمل کند و بران مجاب گردد بحدی دعوی کند که وی نبی است و ازین معنی هر ذی عقل فزع کند و از وی جدا
 گردد وی چند روز مکث کرده دعوی خدای و الوهیت نماید و گوید منم خدا پس یک چشم او کور و یک گوش او مقطوع
 گردد و میان هر دو چشم او نصف مس مکتوب شود در این کتاب بر هیچ مسلمان محقق نماند و هر یک از خلق که در دل او با
 ذره از ایمان باشد از وی مفارقت جوید بگذر از جبهه الطبرانی عن عبداللبن عمروی صحابی است و کعب چهار گفته تو
 کند و جمال یعنی بسوی بلاد و فرود آید نزد باب شرقی دمشق یعنی ابتدا قبل خروج خود و چون جستجو کرده شود بروی
 قدرت نیاید بحدی نزد آبهای نهر کسوه دیده شود و چون او را طلب کنند معلوم نشود که کجا رفته است ظاهر شود
 بمشرق و خلافت داده شود یعنی خلیفه گردد و سپس باطهار سحر پردازد و بحدی دعوی نبوت نماید و مردم از وی متفرق
 شوند یعنی مسلمانان وی بر نه آید و او را امر کند که روان شود چون روان شود گوید رجوع کن وی رجوع کند باز گوید
 که خشک شوی خشک گردد و حدیث بطوله است که بنیم بن حاد و سبقت کنند او را هفتاد هزار از یهود و اصفهان
 و سیزده هزار زنان و عامه اتباع او همین بود و ترک و دشمنان با شدند و بر انگیزد برای خدای تعالی شیاطین بود
 آنها گویند که استعانت کن با بر هر چه میخواهی وی گوید آری بکنم بروید بسوی مردم و بگویند او شازرا که من ب شما
 هستم و این شیاطین بر او اتفاق منتشر گرداند الی غیر ذلک اما فتن او پس بیشتر از حضرت اندازانجه آنکه روان شوند همرا
 او و کوه در یکی از آنها اشجار و ثمار و آب باشد و در یکی و خان و نار این جنت باشد و آن دو نخل اخرجه اسما کم و
 این عساکر عن ابن عمر و از انجه آنکه با وی جنت و نار باشد و مردان باشد که آنها را قتل کند باز زند سازد و با وی گوی

در آن روز نهری از آب روان نسیب عن خدیفه در آن ساعه گفته این سانی آن نیست که وار شده که وی مسلط
 شود بر یک نفس از قاف نشو و روی بار دیگر و آن نفس گوید که نخواهد کرد وی این کار بعد من با جدی زیرا که این
 مردمان شیاطین باشند و قتل اعیان او ایشان بود در این معین باشند بر حقیقت در نفس الامر و بعضی گفته اند که
 بر حقیقت باشد و آن نفس خضر باشد اتهمی گویم خضر بودن نفس مذکور مرجوح است چنانکه بیاید و قدر و اتهمی آمده که با
 کوه تا باشد از نان و مردم در جهنم فاقه اند مگر هر که تابع او شده و با او و نهر بود که من و اناترم بان از وی نهری
 باشد گوید جنت است و نهری باشد که گوید دوزخ است پس هر که در جنت داخل کند وی در نار افتد و هر که در نار
 در آرد وی در جنت شود و اخرج احمد و ابن خزيمة و الحاکم و سعید بن منصور عن جابر رضی الله عنه و عن خدیفه قال
 قال رسول الله صلعم ان سج الدجال اذا خرج ما رواه انا فاما الذي يرى الناس انه نار فانه عذب اما الذي يرى الناس
 انه نار فانه محرق فمن ادرك ذلك منكم فليقع في الذي يرى انه نار فانه نار باذو عذاب خربه البخاری و مسلم و ابو داؤد
 و در روایتی باین لفظ است من و اناترم با آنچه با دجال است از وی با او و نهر است که روان میشود یکی در رای العین آب سفید
 و دیگر در رای العین آتش فروخته پس اگر در یابد یکی از شما این را پس باید که بیاید نهری را که دیده میشود آتش و چشم پوشد
 و سرنگون کند و بنوشد که آن آب سرد است و در روایت بخاری است از مغیره بن شعبه که با وی جبل خیز باشد و زیاده کرد
 مسلم که با وی جبال خیز و لحم و نهر بار باشد و در روایت ابراهیم است که با وی طعام و انهار است و در روایت یزید بن یارون
 آمده که با وی طعام شراب است و در روایتی مع مثل الجنة و النار و عن ابی سعید الخدری انه قال قال رسول الله صلعم ان الجبال
 فقال هو يومئذ اكل الطعام اعمد اليكم عهد المعبود بنی الی امته ان عینة الیمنی محسوة با حطة لا حدقة لها کانهما نخاعة
 فی حائط و عینة الیسری کانهما کوبی و مع مثل الجنة و النار فانه جنة و نار الا و بین یدیه رحلان ینذران بل
 القری فاذا خرج من القبر و دخلها اول اصحاب الدجال اخرجهم من جنتهم و در روایت نعیم از ابن مسعود است و مع جبل من
 عراق اللحم جبار لا یرو و نهر جبار و جبل من جبار خضرة و جبل من نار و دخان یقول نده جنتی و نده ناری و نده طعامی
 و شرابی و علمار را درین جنت و نار اختلاف است که آیا در حقیقت است یا تخمیل است ابن حبان امیل بانست که تخمیل است
 چنانکه در صحیح خود است دلالت کرده است بران بحديث مغیره بن شعبه در صحیحین که وی گفته بود من که بسیاری پرسیدم آن خضر
 را صلعم از دجال پس فرمود مرا و ما یضری ترا چه ضررت گفت میگویند که با وی کوه نان باشد فرمود هو ایهون من ذلک
 ابن حبان گفته معنی این لفظ نبوی آنست که وی خوار تر است بر او تعالی از آنکه این چیزها او باشد حقیقت بلکه در دیدن
 این چنین نماید و در حقیقت هیچ نباشد و مؤید است روایت سابقه که در وی لفظ را می العین آمده و جماعتی گفته و
 منهم القاضی ابن العبری بلکه اینها بر ظاهر خود است یعنی این چیزها بطور امتحان باشد از طرف خدا برای عباد و معنی
 حدیث آنست که وی ایهون تر است از آنکه تر سیده شود از وی یا از آنکه گمراه کند خدا تعالی بوی کیست که دوست
 میدارد او را در آن ساعه گفته تحقیق اول است کایدل بقوله فلیغمض لیطا طار است لیشرب فانه بار و آنکه در روایت
 دیگر آمده من ادرك ذلك منكم فليقع في الذي يرى انه نار فانه نار عذب با و در روایت دیگر است فاما نار و فاضة

و آنچه غمزه ذات و خان پس فرق میان این هر دو و غیر آن از خوارق است که آنرا حقیقت است این بر حقیقت است
 و ظاهر است که جنت و نار از جزا و ثواب عقاب ندمی باید که حقیقه جز خداست تعالی غیر را نباشد بخلاف غیر این هر دو از خوارق
 انتهی گویم دلیل که صاحب شاعره برای اثبات تحقیق خود ذکر کرده مرصع است زیرا که روایت بسوا چون من لک لفظ صحیح
 در روایت انما ض و غیره الفاظ حاکم و این خرمیه و غیره است و روایت پیچکی بر روایت بخاری و مسلم نیز سلسله است و در حدیث
 مقدم باشد بر آن بلکه بر همه و معنی حدیث یحتمل که آن باشد که بودن جبل خبز با او امری و شوازیست که از اهل استدراج انقسم
 کار بسیار نمایان می شود و هیچ قدر و منزلت نمیدارد بلکه خوارق از زبان می باشد حقیقه باشد یا مجازا بلکه امور استدرجیه گویند
 داشته اند پیچیده بیش نیست و نیاهم خواب خیال است و طبعه اطفال و اندام و از آنجمله آنست که زمین او را مطوی شود و منزل
 منزل همچو طی پوچین گو سفند و می سیاحت تمام روی زمین کند در چهل روز و هیچ بلده نیست مگر که آنرا پامال کند الا که در پیش
 کما سیاق و سرعت او در سیر همچو باران باشد که در پس او باد افتاده و از آنجمله آنکه او راسته صیحه باشد که اهل مشرق و مغرب
 آنرا بشنوند و پرند را از هوا گرفته در آفتاب یان کند از هر چه احکام دین عساکر عن ابن عمر و از آنجمله آنکه خوص کند در
 در یک روز سه خوص و آتش تا کم او نرسد یک دست او در از تر باشد از دیگر آن دست در از را بدریا کند و می بقعر بحر
 رسیده چند آنکه خواهد میان بیرون آورد از هر چه ابو نعیم عن حدیقه و از آنجمله آنکه در رساله حشره گفته و پیش از بر آمدن
 دو سال فقط گذشته باشد و او در سال سوم خشک سالی باشد حشره از زمین را بگوید بر آ پس
 خود بخود از زمین بر آمده همراه او روانه شود و بعضی مردم را بگوید که من بدان شمار ازنده کم ناگواهی بر حقیقت که
 دهند پس شیاطین را گوید تا در زمین یا جسم دیگر بر آمده بصوت مردگان مشکل شده بر آید و همچنان مسلمانان را انواع
 ایند برساند و بفضل الهی تسبیح و تهلیل در آنوقت مسلمانان اگر آری نان کند از ایند می گرسنگی و تشنگی تسکین بخشد و بهین
 نوع بر چندین لک ناگذر نماید تا آنکه در سر حدین رسد از هر چه میدان بسیار را همراه گیرد انتهی و از آنجمله آنکه خروج او در
 خفت دین و او بار علم باشد و باقی نماند احدی که حجت کند او را در اکثر ارض و غافل شوند مردم از ذکر او و اکثر تابان و
 بادی نشینان و زنان باشند تا آنکه مردی مادر و دختر و خواهر و عمه خود را بر بندد بخوف آنکه بسوی او بر آید و وی بتیاً
 و مردی اعرابی را بگوید اگر بر انگیزم برای تو پدر و مادر ترا گواهی میدهمی که من بت توام وی گوید آری پس متمثل شود
 شیطان بر صورت پدر او و شیطان دیگر بر صورت مادر او و بگویند این پدر و مادری پسرتابع او شو که وی پروردگار است
 آنکس تابع او شود و از اینجا است که خذیفه گفته اگر بیرون آید و حال در زمانه شام در پی شوند او را کوکان بسنگ نریزند
 و لیکن بر آید می حال نقصان از علم و خفت از دین گویم مقصود بدان قلت علم و ضعف سلامت نفی این بر دو علی الاطلاق و این نقصان خفت
 درین مان آخبر بر وجه کمال موجود است در جمعی کثیر از مسلمانان کی را نیایی که فکر سلامت یان خود داشته باشد و حسابی از دریافت آثار قیامت
 شرایط مثل ظهور همه و خروج و حال و تزل عینی اشال آن برادر همین است معنی غفلت و ذهول از ذکر او رحمت خدا با و بر سلف این
 ایشان که اطفال و صبیان و نساء خود را قبل از تعلیم احکام اسلام تعلیم این شرایط و جواب سوال منکر و نکیر میکردند پیش
 از همه تصدیق یوم الاخرة القا می نمودند بعد نماز روز و غیره می آموختند تا نشود نامی شان بر اختیار احسری بر او

و تزیین معاد بر محاش شود و اقبال ز خارف دنیا می فانی موجب وال نعیم دار باقی نگرود در دنیا غفر لنا و لاخواننا الذین
 سبقونا بالایمان در اشاعه گفته مراد با عرب رینجام شخص بعید از علماء ساکن در بادیه و جبال است برابرست که از عرب
 باشد از اترک یا اکراد و جز آن زیرا که ترو ایشان آنچه بدان و حق و باطل امتیاز کنند موجود نیست اکثر نفوس مال اند تصدیق
 خوارق انتهی گویم اکثر خلق الله در تصدیق عجایب شعبدهات اقوام هندوست که باونی خدع از جامی روند و بر پیشش خای بر میخیزد
 مغذ باشد من سوره الفهم و ذاب العقل و بی علمان جهل دست را در دام نزویر آوردن کاری دشوار نیست برای ایشان احقر
 ایمن تیز و جال کافی است جال خود فتنه اکبر و عظیم است از وی اگر اهل علم نجات یابند غنیمت باشد که رسول خدا صلعم از فتنه
 او پناه خواسته و امت را تعلیم دعای استعاذه از ان فتنان فرموده حافظان حجر گفته ابو نعیم در ترجمه حسان بن عطیه که
 یکی از ثقات تابعین است در کتاب کلیه بسند صحیح تا وی روح آورده که گفت لایح من فتنه الدجال الا ثمانه عشر الف رجل و سبعة
 آلاف امرأة یعنی خرد و از ده هزار مرد و هفت هزار زن سبکی از فتنه و جال نجات نیابند گفته و نه الا یقال من قبل المرای
 فی تحمل ان یکون مرفوعا رسلا و اخذه عن بعض اهل الکتاب انتهى صاحب اشاعه گوید لایق آنست که حمل کنند این را بر آنکه
 نجات یابند از اعراب نسا اینقدر چه در قصه مهدی است که با وی در غزوه بیشتر ازین مقدار باشند و ممکن که چنین گویند
 چون او را ببینند اتباع او کنند لکن این تاویل بعید است و در قصه قتل عثمان رضی الله عنه گذشته که هر که در دشمنی او
 از قتل عثمان باشد وی پیروی و جال کند اگر در یاد او را و اگر ندر یاد ایمان آرد وی در گور خود پس بین تقدیر هر
 از رافضه تا امروز برین اعتقاد باقی باشد و جتهدی بهمدی نشود وی پیروی و جال کند چه هر رافضی محب قتل عثمان رضی
 بدانتست سؤال الله تعالی ان یمنینا علی محبت رسول الله صلعم و صحابه و اهل بینه آمین انتهى و آنرا بخلا آنکه همراه وی در فرشته باشند
 مشابه و پیغمبریکه بر زمین او باشد دیگر بسیار او و دجال گوید است بکم احی و امیت یعنی من ب شما نیم زنده میکنم
 می میرانم کی از ان هر دو فرشته بگویند دروغ گفتی لیکن این را کسی از مردم نشنود مگر صاحب پس وی بگویند راست گفتی و
 مردم انرا بشنوند و گمان کنند که وی تصدیق دجال کرده و این فتنه باشد و در حدیث این مسعود آمده نزد نعیم و حاکم که چون
 دجال بگوید ان رب العالمین یعنی من رب جهان نیانم او را یاس بگوید کذب و الیسع بگوید که الیاس است گفته پس دو نبی که
 این فرشته با او مانا باشند آن هر دو الیاس و الیسع اند کذا فی الاشاعه گویم محبت این هر دو فرشته با دجال اگر این روایات بصحت
 رسد از قبیل ابتلاء الهی بحق عباد و استدرج ایجان بحق دجال باشد و اما حکمت مانا بودن این هر دو فرشته با دجال آنست
 علیهم السلام بیما تخصیص منابهت بالیاس و الیسع من مفسوس بعلم الهی است عقل را راهی بسوی دریافت آن نیست از آنکه حق الهی
 وی شیاطین را از مشارق و مغارب رض برانگیزد و آنها بگویند که با استعانت کن بر هر که خواهی و بر هر چه خواهی جال
 گوید نعیم بر وی و مردم خبر کنند که من رب و ستانم و آورده ام جنت و نار خود را ایشان بروند و بر یک مرد زیاده از صد
 شیطان در آیند و بصوت پدر و پسر او و برادران و غلامان و رفیق او متمثل شوند و بگویند ای فلان ما را ایشان
 وی گوید آری می شناسم این پدر من است و این مادر من و این خواهر من و این برادر من و بگویند آن مرد دیگر چه است
 خبر گویند تو خبر ده وی گوید ما را خبر رسیده که دجال دشمن خدا بر آمده است شیاطین او را بگویند خاموش باش این گوید

رب شاست میخورد که حکم کند میان شما این بهشت اوست که آورده و دوزخ است و با او انهار و طعام باشد و نیست
 طعام مگر آنچه پیش وی بود مگر آنچه خواهد آنم و بگوید شما دوزخ گفتید نیستید شما مگر شیاطین و می کذاب است و ما را رسیده
 که رسول خدا صلعم حدیث وی کرده و تحذیر نموده ما را از وی فلما رحب اهل اتم الشیاطین و هو عدو الله و بفرستند خدا
 بسوی او عیسی بن مریم را وی بکشد او را پس سوا شده خائب خاسر برگردند و آنحضرت صلعم فرموده انما احدکم
 نبتة تعقله و تقیه و تقیه و تقیه و تقیه فاعلموا علیه حدیث ابی بن خلفم و حدیث الاخر الاخر فان فتنه اشدا من تن رواه نعیم بن حماد
 المستدرک عن ابن مسعود و لفظ حاکم نیست که بیاید و جمال رازی و بگوید ای رب بنده کن پسر شوهر و برادر مرا تا آنکه
 آن جن معانقه کند شیطان را و خانه او پر شود شیاطین و بیاید او را بادی نشین و گوید ای رب بنده کن برای ما شتران
 و گوسفندان پیر شیاطین در امثال بل غنم بدهند برابر در سن و سمت آنها بگویند اگر رب نامی بود اموات ما را برای ما زنده
 نمیکرد گو یا حدیث اول در دست مرتضی کعبی که گفتند جمال این حدیث در حق کسی است که ایمان آورد و تابع او شود و از آن
 آنکه وی سخاوتی بجهنم خود تناول کند و سبقت نماید شمس البسوی مغیبی و فوض کند در بحر تا برسد و کعبه پیش او جمل و حسن
 نخواهد و ندا کند بصوتی که او راست و شنیده شود این آواز میان خافقین ای او لیا علی ای او لیا علی ای اجاب ای اجاب یعنی
 ای اولیاء و اجاب من تزد من بسوی من بیاید نیم آنکه پدید آید پس بر ساخت و آنکه تقدیر اندازه کرد پس بر ایت نمود
 و من رب علای شما و دروغ گفت دشمن خدا نیست ای رب شما آگاه باشید که جمال اکثر اتباع او پیوسته و اولاد و زنا باشد از هر
 ابن المبارک عن علی کرم الله وجهه و آنرا آنکه بیاید بر تومی و بخواند ایشان را پس یان آرند بسوی و حکم کند آسمان را و
 باران بدوزین را و بر دیانند و بیاند شام هنگام برایشان چندگان ایشان یعنی ماشیه در راز تر چیزی که بود در ستام یعنی
 کوبان میوشی بلند تر و کشته تر گردند و ضروع ایشان اطول و خواص ایشان آمد باشد و فربه گردند و برگردد و جمال از
 ایشان و صبح کنند ایشان حال آنکه قحط زده اند نیست در ایدمی ایشان اموال خرجه سلم عن النواص بن سمان آنرا آنکه
 بگذرد و جمال بر جای و بران و بگوید آن خرب را بیرون آرکنوز خود پس همراه او شود خزاین می بچو یحیی سب نخل و راه سلم
 عن النواص بن یحیی سب جمع یعسوب است که مگس فرشته را گویند مراد در اینجا جماعت گسان است کنایه کرد از جماعت بجهنم
 و حال آنکه بصوت امیر نخل باشد زیرا که چون وی پر در جماعت گسان بر پی او شود و از آنجا آنکه بر بر می بیاید و حکم کند که روان شود
 و آن بستر امر کند که رجوع کن وی رجوع کند باز حکم کند که خشک شودی خشک گردد رواه نعیم بن حماد عن کعب لاجبا
 و از آنجا آنکه حکم کند جبل طور و جبل تیارا که گسترده شوند پس هر دو بگسترند یعنی با زمین برابر شوند و بلند مانند و حکم کند
 باوراکه بر انگیزد او را از دریا پس باران بارد زمین را رواه نعیم ایضا عنده و از آنجا آنکه بگوید من رب العالمین ام و این آیه
 حکم من چارمی سارست میخوابید که او را حبس کنم گویند آری پس حبوس شود آفتاب آنکه بوزی برابر یکجا و جمیع یعنی مفتی
 برابر یکسال شود باز گوید میخوابید که او را روان کنم گویند آری پس بکوز برابر یکباعت شود و خرجه نعیم بن حماد و آنکه
 عن ابن مسعود و آنرا آنکه قبل خروج وی سه سال خست بدید مردم در آن آرزوی شدید باشند و خدا ایستمال حکم کند
 آسمان را که حبس کند ثلث سطر خود را و حکم کند زمین را که حبس کند ثلث نبات خود و حکم فرماید آسمان را در سال دوم

که جس کند ثبوت مطرنا و زمین را که جس کند و ثلث نبات را باز از فرماید در سال سوم آسمان را که یک قطره نبارد و
 زمین را که هیچ بیزه نریاند پس باقی نماز صحیح صاحب سم که هلاک شود و الا ما ستار الله تعالی گفته شد ای رسول خدا صلعم
 چون این حال شود مردم چگونه زندگی کنند فرمود تسبیح و تکبیر جاری تجری طعام باشد از خیر این حاجت و این نیکبختی
 و احکام عن ابی امامه و از آنجمله آنکه وی مسلط شود بر یک نفس بر آگنده کند و بدرد او را بمنستار تا آنکه بیفکند او را دو پاره و
 بگردد و جال میان برود و شوق و بگوید بیند این را که من بنده میکنم او را الآن باز زعم میکند که او را ربی هست جز من بعد
 بر آنکیز او را خدایت حال و بگوید خبیث کیست تجوی گوید الله است و تو دشمن خدا و جال هستی و الله نبودم گاهی سخت تر
 از روی بصیرت در باره تو ازین دم و اراده کند و جال که بار دیگر او را بکشد و مسلط نشود بر وی از خیر این حاجت و این نیکبختی
 و احکام و الضیاع عن ابی امامه رضی الله عنه گویم مستشارینون یارب هر دولت فیسوست از نشود و شکر یکجستی و درین حدیث تصریح
 بنام این شخص نیامده که کدام کس باشد و آنکه گویند خضر باشد صحیح نیست و عن ابی سعید الخدری قال حدثنا رسول الله صلعم
 حدیثا طویلا عن ابی الدجال فکان فیما حدیثا به انه قال یا قی الدجال هو محرم علیه ان یدخل نقابا لمدینه فینتبه الی بعض السبل فیخرج
 الیه رجل هو یومئذ خیر الناس فیقول اشهد انک الاله الذی حدیثا عنک رسول الله صلعم حدیثه فیقول الاله جال اریتم
 ان قملت هذا ثم اجهل تشکون فی الامر فیقولون لا فیقله ثم یحیی فیقول صین صیدیه و الله انکنت قطا شد بصیرة منی الیوم فیقول
 الاله جال اقله و لا یسلط علیه اخرج البجاری و مسلم و درین حدیث هم نام رجل مذکور نشده **فصل** در بیان محل خروج وی
 وقت مدت و کیفیت او و طریق نجات از وی در بیان کسکه او را بقتل رساند اما محل خروجش پس شرق است جزنا در حدیث
 متفق علیه از ابو هریره مرفوعا آمده که فرمود آنحضرت صلعم سر کفر سومی مشرق است یعنی ظهور و جال و باجوج و باجوج و ترکان
 از چین طسوف شود و سیوطی گفته مراد مشرق فارس است یا نجد و نجد و رای زمین حجاز را گویند و مشرق و فتنه با این
 جا است و اشاره کرد مشرق اخرج البشخان عن ابن مسعود و فرمود در نجد زلزله است و طلوع کند آنجا تمدن شیطان خیر
 البجاری گویم لفظ مشرق درین احادیث مطلق آمده و آن شامل جمله بلاد مشرقیه است و نجد و فارس منجمله است و مملکت هند
 نیز در مشرق واقع شد و در زبان نبوت درین مملکت همه کفار بودند یعنی هند و ایشان بت پرست عابد شمس اند پس بعد
 سر کفر سومی مشرق صادق است و بعد زمان نبوت اکثر مدن شرقیه بر دست اهل اسلام مفتوح شد و فوج فوج مردم این
 بلاد در دایره اسلام درآمدند و اهل فارس و نجد هم مسلمانان گشتند و در آخر زمان شاید باز کفر و کافری در مشرق ظاهر
 شود و اهل فتن از ان سومی خروج کنند در روایتی آمده که خروج کند و جال از خراسان و اه احمد و احکام من حدیث
 ابی بکر رضی الله عنه و در روایت دیگر است که خروج کند از اصفهان از خیر مسلم و خراسان و اصفهان برود و در سمت مشرق
 اند از مدینه منوره و سابق اتیان روایات سو و که در ان عهدی باشد از طرف خراسان گذشته و از اینجا معلوم شد
 که مشرق چنانکه محل فتن است همچنان محل صلاح ایمان نیز است پس بر خارج و ظاهر از طرف مشرق علی الاطلاق حساب
 فتنه نمی تواند شد و در حدیث ابن عمر آمده که وی بیرون آید از یهودیه اصفهان یعنی محل او خارج اصفهان باشد از
 کوه بزرگ و مشرقا محمد عن عایشة و عند الطبرانی من حدیث فاطمة بنت قیس یخرج من بلدة يقال لها اصفهان

من فریضه من قرآن ايقال لهما شاق ابا و گویم موبدان هندی میگویند که در آخر زمان زمره ابا و سنبهیل او تازی بصوت خوک پیدا
 شود و خیلی فتنه انگیز بر هم زن عالم باشد و وقت خروج او در تیرک نشان میدهند غالب گنست که مراد و جال باشد اما در تعبیر
 محل خروج غلط راه یافته و رنه اخبار ایشان در خروج و قبول نیست یا کسی دیگر باشد که از نابان جال بود و الله اعلم ^{رساله}
 حشریه گفته و جال بر ویست از قوم بود و لقب و در مردم سیح بود چشم رست او کور مانند انگور بلند باشد و مویهایش
 پیچا پیچ و مرکب و خرمی باشد بسیار کلان اول ظهور او در میان شام و عراق باشد و آنجا دعوی نبوت داشته باشد
 و بعد از آن با صفهان آید هفتاد هزار پیوسته او شوند و دعوی خدائی آغاز کند پس جانب راست است چپ
 برپا کند بر اکثر روی زمین بگردد و مردم را بر استرار الوهیت خود بخواند و خرق عادات عظیم حکم خدایتعالی برای امتحان
 بندگان بر دست او ظاهر شوند از تهی و اما وقت وی پس از فتح قسطنطنیه است یعنی بعد فتح نزدیک قسطنطنیه ساله گمارد
 بعضی روایات آمده که بعد فتح قاطع بر آید و وجه جمع آنست که ابتدا خروج او و او دعای و می برای خلافت و نبوت ^{قسطنطنیه} ترویج
 باشد و خروج اعظم او و دعوی الوهیت ترویج قاطع بود و مقید با رعین یوم همین خروج است و آمدت او پس چهل روز است
 یکروز برابر یکسال و یکروز برابر یکماه و یکروز برابر جمعه یعنی هفته و باقی ایام همچو ایام شما باشد چنانکه در حدیث نواس بن سمان
 نزد احمد و ترمذی در حدیث ابو امامه است نزد ابن ماجه و ابن خزمیه و حاکم و ضیاء که ایام او چهل سال است یکسال همچو
 نصف سال و یکسال همچو یکماه و یکسال چون جمعه و آخر ایام او همچو شرب صبح کند یکی از شمار بابینه پس فرسد تا باب یکروز
 او تا آنکه شام کند در شام گفته علماء اختلاف کرده اند درین حدیث بعضی گفته اند این کنایه است از اشتغال مردم بکار
 خود از رفتن تا آنکه ندیابند که روز چگونه میگذرد پس در همچو یکساعت و ماه همچو یکروز و سال همچو یکماه بگذرد و بعضی گفته
 اند که این حدیث بر ظاهر خود است چه در حدیث انس نزد احمد و ترمذی در میان اشراط ساعت وارد شده که لا تقوم
 الساعة حتی یقارب لزمان فکون السنة كالشهر و یكون الشهر كاليوم و تكون الجمعة كالساعة و یكون
 الساعة كالضمة بالنار و جواب از اختلاف هر دو حدیث یا ترجیح است یا جمع پس اگر ترجیح رویم گوئیم حدیث نواس که نزد مسلم
 است اقوی است زیرا که صحیح است اگر چه آن حدیث دیگر نیز در صحیح است پس مقدم کرده شود بروی و اگر جمع کنیم پس طریق جمع
 بچند وجه است اول آنکه ایام چهل سال است و سنین ایام نامند مجازا باز اول ایام سال اول همچو یکسال باشد و دوم آن
 بچشمه سوم همچو جمعه و باقی ایام همچو ایام مابعد ایام سال دوم نقصان پذیرد تا آنکه سالی همچو نیم سال باشد و مگر تا آنکه
 سالی چون ماهی و ماه چون جمعه گردد تا آنکه آخر ایام او همچو شرب صبح کند یکی از بابینه و فرسد تا باب یکروز تا آنکه شام شود
 پس سینه اولی از سنین جال شتمل بود بر مقدار سنین از سنین با و سنین اخیره که مقدار سنان از سنین با باشد و تیرک دست
 و ایت نعیم و حاکم از ابن مسعود که انه یقول انارک العالمین و انه الشمس تجری باذنی افریرون ان اجلسها فی مجلس الشمس
 حتی یجعل الیوم كالشهر و الجمعة كالسنة و یقول افریرون ان اسیر فی جعل الیوم كالساعة و این روایت سابق گذشته
 قف از آنحضرت صلعم پرسیدند که چون یکروز برابر یکسال باشد تا ز روی چگونه بگذارد آیا تا یکروز ما را کافیست
 کند نه سو و ولیکن اندازه کنی او را یعنی تقدیر مقدار یکیوم کبیر و درن تا پنجگانه بگذارد و بقیه ایام را بران قیاس

باید کرد و پرسیده شد آنحضرت صلی الله علیه و آله از ایام قضا و دگفتند چگونه نماز کنیم در آن ایام ای رسول خدا فرمود اندازه کنید در آن
 نماز را چنانکه اندازه بکنید در آن ایام طول او ظاهر است که تقدیر در اینجا عکس اول باشد باینطور که نماز حتمی در تقدیر
 یومی این ایام بگذارد و اگر چه این یک یوم مشتمل باشد بر ایام کثیره از آن یوم و الله اعلم بعهده و را شانه گفته که وجه ثانی مختلف
 مقدم است آن نیست که عالم مثال موجود است و خیال محض نیست بلکه او را حقیقت است که در خارج محسوس است سیوطی
 در کتاب المنجلی فی تطویر الولی نقل عن العلاء القونوی شرح اسماوی گفته که ثابت کرده اند صوفیه عالم مثال متوسط در میان
 عالم اجساد و عالم ارواح و از عالم مثال نامیده و گفته اند که این عالم لطف از عالم اجساد و کشف از عالم ارواح است و بر آن
 تجسد ارواح و ظهور او را در صور مختلفه در عالم مثال بنا کرده اند و بقوله تعالی فمثل لها بشرا سويا بدان استیناس توانگر و تهی
 الغرض منه بعد از باب شصت و سوم فتوحات کبیه تحقیق این عالم نقل کرده و گفته از اینجا معلوم شد که این عالم خیال محض نیست بلکه
 مثال محسوس است و بارها تصدیق وی در خارج اتفاق افتاده چون این مقدمه مبدی شد تخمیل که این نیز از آن قبیل باشد
 و این مانده برای بعضی مردم ایام و برای بعضی سنین بود همه موجود و محقق است و لهذا بزرگی احکام مرتب شده و تمام نماز در آن
 واجب گردیده کافی بحديث المار و در اینجا یک وجه دیگر است که بعد از این هر دو وجه است آنرا ذکر میکنیم و الله اعلم انتهی کلامه در
 رساله حشری گفته شیخ حمی الدین بن العری بنی که از محققان اهل کشف اند نوشته اند که تصویب این روز چنان دریافت می آید که در
 آسمان ابر غلیظ از هر جانب محیط باشد و روشنی ضعیف که در چنین روز می باشد تبارکی محض مبدل نشود و قرص آفتاب نمایان
 نگردد پس مردم حکم شرع قدیم به تخمین و اندازه وقت مکلف باشند و الله اعلم انتهی گویم راد صاحب شاعری بگوید دیگر که آنرا
 بعید تر گفته شاید همین وجه است و اما کیفیت خروج و جلال پس و آیات در آن مختلف آمده و بسط احادیث درین باب حد
 نواس در مسلم و غیره و حدیث ابو امامه نزد ابن ماجه و ابن خزمیه و حاکم و ضیاء مقدسی و حدیث ابن مسعود نزد نعیم بن حماد و
 حاکم و حدیث ابو سعید نزد مسلم و نزد بخاری معنی او و حدیث ابو سعید نزد حاکم است و ما این احادیث را بیک مساق سیاق
 میکنیم و بحسب تفسیر و امکان میان اختلافاتش جمع مینمایم و بعضی روایات از غیر ایشان هم زیاد میسازیم و با الله التوفیق
 گفت راوی خطبه کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بدستیکه نبود در زمین از روزیکه پیدا کرد خدا دریت آدم را بزرگ تر از قند و جال
 و خدا تعالی نفرستاد هیچ پیغمبر را اگر آنکه تذکر کرد امت خود را از جلال و من آخر پیغمبرم و شما احترام هستید و وی بیرون
 آیدست در شمالا محاله پس بپست کرد یعنی کلام را در وی و بلند ساخت تا آنکه گمان کردیم که وی در طائفه نخل است چون
 رفتیم بسوی اعرش ساخت این را از ما فرمود غیر جلال اخوف است نزد من بر شما اگر بیرون آید و جلال و من در شما باشم پس
 هیچ او بجای شما من هیچ هر مسلمانم و اگر بیرون آید بعد من پس هر کس حجج نفس خود است و الله تعالی خلیفه من است بر
 هر مسلمان و وی بیرون آید از خله یعنی از طریق که میان شام و عراق است و بر انگیزد سراپا و جنود همین و شمال یعنی فسا
 کند در زمین بر مقدّمه او یعنی لشکر او بفتاد هزار کس باشند از یهود و صفا و بر ایشان مردی باشد بسیار موی بگوید اسع
 اسع یعنی بدو بدو فرمود آنحضرت ای عباد الله ثابت مانند من و صفت میکنم او را برای شما و صفی که نکرده است آنرا کدام پیغمبر
 پیش از من می ظاهر شود و بگوید من پیغمبرم و نیست پیغمبر بعد از من باز دوباره گوید وی که من شام هستم و بنیدر شمار خود

اما آنکه بمیرید و وی یک چشم است و در شب یک چشم نیست مکتوب است میان هر دو چشم او لفظ کافر بخواند آنرا هر مومن کاتب
 غیر کاتب یعنی حروف تهجی برین صوت که ف س چنانکه در بعضی روایات تصریح وی آمده و از فتنه اوست که با وی جنت
 ناریا شد پس نار او جنت و جنت او نار است هر که مبتلا شود بنار او باید که استغاثه کند بخدا و بخواند فواتح سوره کهف پس
 این نار بروی بزرگ و سلام چنانکه بر او ایم شده بود و از فتنه اوست چنین چنان و ذکرش پیشتر کرده ایم در رساله حشریه گفته
 بر چنین حروف که معنی آشکار بود که هر مسلمان خواننده و ناخواننده در یابد و غیر اهل ایمان آنرا نشناسد و همراه او
 آتشی باشد کلمان بنام دوزخ و باغی باشد وسیع بنام بهشت مخالفان خود را در آتش اندازد و محبوبان خود را در بهشت
 ولیکن آتش او در حقیقت صفت باغ خوشتر بود و در بهشت او صفت آتش سوزان همراه او آب نان باشد هر که را خواهد
 بدید هر که را خواهد ندید چون بر فرق بگذرد اقرار الوهیت او بکنند بر را بگویند بسیار پس بیار و دوزخ را گویند زراعت بیار
 و درختان را گویند بار آید و مویشی را گویند پر شیر و پر گوشت گردید و اگر مخالفت او کنند باران و زراعت بند کند و میوه
 شیر باز دارد و جانوران لاغر شوند آتشی و با او ایسغ پیغمبر باشد و مردم را تبرساند و بگوید که این مسیح کذاب است خدا کند
 او را لعنت خدا باد بروی و بدید او را خدا آن سرعت که لاحق نشوند او را رجال و در روایتی رو بروی او و مرد باشند
 که تبرسانند اهل قمری را هر گاه داخل شوند آن هر دو در کدام قریه انداز کنند اهل او را و چون بیرون روند از آن قریه در آیند
 در وی اول اصحاب جال و داخل شود و جال در همه شهرت که جز مکه و مدینه و بگذرد مکه و مدینه و بجا خلقی عظیم باشد پس بگوید تو
 کیستی وی گوید من میکائیل ام فرستاده هست مرا خدا تعالی تا منع کنم ترا از حرم او و بگذرد مدینه منوره و آنجا هم خلقی عظیم بود
 گوید تو کیستی وی گوید من جبرئیل ام فرستاده هست مرا خدا تعالی تا منع تو از حرم رسول او کنم و در وایتی آمده باقی نما ندهی شی از حضرت
 مگر آنکه پالمش کند جال غالب و بران الا که مدینه که آنجا نیاید بر نقبی از نقاب مگر آنکه ملاقات کنند او را ملائکه بسبب
 از میان کشیده پس بگذرد مکه و چون میکائیل را ببیند بگریزد و پشت بر او صبح کند بر آینه بسوی او منافقان مکه و بگذرد
 مدینه همچنان تا آنکه فرود آید نزد ضرب حمر متصل منقطع سخن در رساله حشریه گفته وی نزدیک مکه عظیم ترول نماید و در مکه فطنت
 ملائکه در آمدن نتواند و از آنجا اراده مدینه منوره نماید در آن ایام مدینه منوره را هفت دروازه باشند و حق تعالی بر هر دروازه
 دو شتر شته بفرستد که شمشیر را علم کرده استاده باشند و فوج و جال را بدید و عرب بید و او را در شهر راه ندهند و در وقت
 مدینه راسته زلزله آید هر کسی که در دل عقیده بد و نفاق داشته باشد خوف آن زلزله از شهر بیرون آید و در سحر و جال
 گرفتار شده با او سخن گردد آتشی و متوجه شود بسوی او مردی از مومنین و بگوید ایان خود را و آنکه که میروم بسوی این
 مرد می نگرم که این همان است که رسول خدا صلی الله علیه و آله از وی ما را ترسانیده یا نه اصحاب و گویند نمیکند از ایم ترا که نزد او
 روی و اگر دانیم که وی ترا قتل خواهد کرد چون نزد او روی بگذاریم ترا و لکن میترسیم که در فتنه اندازد ترا پس این مرد
 با کند برایشان مگر آنکه بیاید او را روانه شود و بیرون آید تا آنکه نزد مشایخ و جال یعنی طلح او بیاید آنها بگویند که ای
 وی گوید قصد این مرد دارم که بیرون آمده است آنها گویند مگر ایمان برت نمیداری زمین گویند و برب حق مانیت
 آنها گویند او را بکشید و بعضی را گویند که آیارب شما نمی نگرده است از آنکه احدی را بکشید بدون حکم او پس

مومن با نرد و جال فرستند و گویند گرفتار کردیم کسی را که چنین و چنان میگوید یا بکشیم او را یا بگذاریم وی گوید نترسنا بفرستند
 پس او را نرد و جال بر نرد مومن چون جال را بیند بخت رسول خدا صلعم که از وی خبر داده باشد سد و بگوید ای مرد
 این عالی است که رسول خدا صلعم ذکر وی فرموده و جال و راز و کوب کناند باز بگوید که اطاعت من کن هر چیزیکه ترا کنم
 ورنه دو پاره کنم ترا مومن ندا کند ایها الناس این است مسیح کذاب جال هر که عصیان او کند وی در جنت است هر که
 اطاعتش نماید وی در نار است و جال حکم کند و پشت شکم او را بضر کشاده نمایند باز گوید و الذی احلف به تطیعنی
 اولاشک شقیین می گوید تو مسیح کذابی بران حکم شوق می کنی و بشارت او را از سر تا پا دو پاره کنند و در دیتی است که
 خدا بر جلد فوضع حدیده علی عجب بنه فشق شقیین و دورا فگنند این دو پاره را بقدر نشانه تیر و شتی کند و جال میان دو
 پاره و بگوید اولیای خود را خبر دهید مرا که اگر زنده کنم او را نخواهید دانست شما که من ب شما هستم گویند آری پس یک
 پاره یا صید را که تر د اوست بزند و گوید بر خیز وی برخاسته بایستد اولیا او این را دیده تصدیق وی کنند و یقین
 کوی رب ایشان است اجابت او کنند و اتباع او نمایند و مومن را گوید ایمان نمی آری من می گوید زیاده نشدم در تو
 مگر در بصیرت یعنی خوب شناختم ترا و در دیتی این لفظ است لانا الان اشد فیک بصیرة منی بعده ندا کند و مردم
 آگاه باشید که این مسیح کذاب است و وی بعد من این کار با حدی نتوانست کرد و جال گوید و الذی احلف به تطیعنی -
 و یحکمک لالقینک فی النار یعنی سوگند یکسبیکه قسم او بخورم اطاعت من کنی ورنه ترا فسخ کنم و در آتش فروخ اندازم این مرد
 مومن گوید هرگز اطاعت تو نکند پس جال و را بگیر و تا فسخ کند از رقبه او آتخوان سینه نحاس اندازد و برای دیگر مسوئی
 او نیابد و در دیتی آمده که بنهد بر جلد او صفیاح نحاس و اثر کند در وی سلاح ایشان پس مرد و دست و پای او گرفته
 بیندازد و مردم گمان کنند که او را در آتش افکنده حالانکه وی در جنت افتاده است حضرت صلعم فرموده این مرد اقرب
 مردم است در درجه از من و اعظم ناس است در شهادت نزد رب العالمین بر شاعه گفته این مرد مومن خضر علیه السلام است
 علی الاصح چنانکه در بعض احادیث تصریح آمده و کشف صحیح بران دلالت نموده و بعضی گفته اند که یکی از اصحاب کعب
 باشد چه گذشت که آنها اصحاب مهدی باشند و این قول ثانی ضعیف است قاله فی الفتوحات انتهی گویم هر دو قول
 ضعیف است زیرا که بقای خضر صاحب معسی علیها السلام بحدی صحیح ثابت نیست آنچه از احادیث مفهوم میشود عدم
 بقای اوست تا در بطویل و کشف صوفیه در امثال این امور محبت نیست خدا میداند که در کشف چه می بینند و چه می فهمند
 چه میگویند و آنچه محمد بن متفق اند بر نفی حیات وی و ادله ایشان قوی و صحیح و راجح است و درین احادیث نام خضر صاحب
 کعب نیامده بکن که مردی صالح از مومنان مدینه منوره باشد و در وقوع این استقلال پیش و جال با زمین مومن کدام
 استبعاد است که برای آن حضرت و صاحب کعب در کار باشد صحابه رضی الله عنهم پیش ازین استقلال پیش اعداء
 خدا و رسول بڑوی کار آورده اند عارف سیر ایشان قوت ایمان ایشانرا نیک میثناسد و آنکه صاحب شاعه
 گوید که در بعض احادیث تصریح نام خضر آمده اگر این روایت را بلفظ ایراد میکرد و نام مخترع تراوی حدیث بر زبان
 می سپرد سخن دران بوجه بسط او کرده میشد ظاهر آنست که این قسم روایات مصرحه باسم خضر صحیح نباشد حافظ ابن حجر

عقلانی روح و کتاب لاصحابی تمیز الصحاح روایات حضرت بر وجه استیعاب که کرده و در آن کلام ننوده که فوق آن به صورت
و خلاصه است در فتح الباری نوشته محصل آن همه عدم شہوت حیات حضرت این زمان است کاتب و محدثان بحث را بر وجه
تخیض و تنقیح در تفسیر و شرح البیان فی مقاصد القرآن فی ذیل قصه موسی علیہ السلام نوشته بر که خواهد جلال جمع کند و عجب است
صاحب شکر که با وجود کثرت نقل درین کتاب از حافظان حجس درینجا افتاد بر قول می نموده و دست ازین فتوحات زده دست
بر کشف مشایخ نهاده با آنکه این قسم کشف کشف عورت پیش نیست کیف که هر چه سندش منتهی بر رسول محصوم نمیشود و مسلم
پویج و پادرمی است هر که گوید و هر که کجا که پوید فتوحات مدینه که عبارت از احادیث نبویه باشد چه کم است تا بفتوحات مدینه که
از او نام بشریه باشد آویخته آید باغ مرا چه حاجت بر صحنه پرست با شمشاد خانه پرور ما از که کمتر است علاوه ازین الفاظ
حدیث مذکور صحیح است در آنکه این مرد مؤمن حضرت نیست زیرا که قول وی لما نظر هو الذی انذرنا رسول الله صلی الله علیه و آله
گفتگوی او با صاحب خود در باره رفتن ترو دجال دلالت میکند بر آنکه این مؤمن مردی از سکنه مدینه طیبه است اگر حضرت
حواله اندازد بر آنحضرت نیکو نگارند که انبیای سابق هم می نمود و بگذر از قول یا ایها الناس هذا الدجال الذی ذکر رسول الله صلی
و قول نبی المسیح الذی ابلیس ابلیس سابق است و سیاق حدیث و سیاقه و لهذا در رساله مشرفه گفته که بزرگی باشد در کمال جهالت
که برای مناظره دجال بیرون آید الی آخر القصة و با جمله چون دجال در سواد مدینه مشرفه فرو و آید مدینه منوره است با حفر
کند و روی زلزله آید و هر که در آن از منافقان و منافقات باشد بیرون رود و این بلده مطهره آنروز نفی خبیث خود کند
چنانکه کوره آهنگر خبیث آهن را می افکند و آنروز را یوم الاخلاص خوانده شود و آخر کسی که بسوی دجال بر آید زمان باشند
تا آنکه مردی بسوی مادر و دختر و خواهر و عمه خود رجوع کند و توشیح رباط نماید تا سواد بسوی او بر آید و در روایتی آمده
یوم الاخلاص می یوم الاخلاص قاله ثلاث مراتب یعنی الدجال فیصعد احد فیطلع فینظر الی المدینه و یقول لاصحابه الاترون الی هذا
القصر الابیض هذا مسجد احمد یعنی روز خلاص روزیست که دجال بر کوه احد رود و از آنجا مدینه را ببیند و یاران خود را بگوید
این قصر سفید را می بینید این مسجد احمد است مسلم در آشاعه گفته این یکی از معجزات رسول خدا صلی الله علیه و آله است و اجبار است
از وی تا که مسجدی مرفوع و بیضی بخش گردد زیرا که در زمین وی یعنی بود بجزیر یعنی شاخ خرماد واقع شد آنچه خبر داد آنحضرت
صلی الله علیه و آله پس شرفش از مسافت بعیده سفید مینماید و سایر او لامع اند میبایست شاید که خروج دجال قریب است که
این بنده امیند و الله اعلم گویم سفید بودن مسجد شریف در زمی صاحبش بود و دلیل تشریح خروج او نمیشود
لیکن که در هنگام خروج او نیز او را از سر نو سفید کنند چه ترمیم عمارت در آن همیشه جاری است و اول
ظهور مهدی باید تا وی خروج کند و الله اعلم بعد دجال بمدینه آید و بهر لقبی انقباض فرستند را میند که شمشیر از میان کشید
باین برهنه استاده است ناچار بسینه اش حرق میاید و در لفظی باین سخن فرو و آید و مدینه ستر زلزله کند بر منافق و منافقات
و هر فاسق و فاسق از وی بسوی دجال بیرون رود و مدینه از ایشان خالص گردد و این یوم خلاص است و خروجه و حمله
و احکام عن حجین الا و مع ام شریک بنت ابی العکر گفته ای رسول خدا صلی الله علیه و آله عرب ان روزی که با باشند فرمود ایشان در آن
روز کمتر بودند و بیت المقدس ایشان را بسوی خود کشیده باشد و پیش ایشان مهدی باشد مردی صالح پس توجه کند

و حال بسوی شام و بگریزید مسلمانان بسوی جبل دغان که در شام است و می آمد ایشانرا خاصه کند و حصار ایشان سخت گردد
 و چند شدید با ایشان سده در ساله چشمه یه گفته و حال از اینجا قصد یک شام کند چون نزدیک دمشق رسید حضرت محمد در دمشق سپید شد
 و سالان خطبای کرد و بیک تقسیم مینماید و مسیره و اسباب حرب فرستاده باشند از تهی و در روایتی آمده که شک کنند مردم در و حال سخن
 و ختی که قادر نشود می برین مرد مومن بار دیگر و شبانی کند بسوی بیت المقدس بر آید بالای عقبه ایمن و بیفتد سایه او بر مسلمانان
 پس ترک شدند کاهنهای خود را برای قتال او و قوی تر در ایشان کسی است که بروک کند یا بنشیند از جموع و ضعف زیرا که
 پیش از خروج و حال سه سال قحط شدید یافتند جموع شدید مردم رسد چنانکه در ذکر فتن او گذشته و قوت مومن در این زمان
 تهلیل و تسبیح و تحمید باشد تا آنکه چون حصار و حال بر ایشان دراز گردد و مردی بگوید این حصار و جهمتا کجاست بیرون آید
 بسوی این دشمنان که حکم کند او تعالی میان ما بشهادت یا فتح نیستید شما نگردد میان دو حسد یا شهید شوید یا غالب کند شما
 خدا تعالی بر ایشان پس بخت کنند بر قتال حتی که میداند خدا صدق آن از جهانهای ایشان پستتر بگردان ایشان را تا یکی که نبیند
 یکی از ایشان در آن ظلمت کف دست خود را و فرود آید عیسی بن مریم و دور گردد و تاریکی از ابصار ایشان دور میان ایشان برود
 که بروی لامه است گویند تو کیستی می گوید منم بنده خدا و کلمه او عیسی اختیار کنید یکی را از سه چیز نفرستند خدا تعالی بر و حال و
 جنود او عذاب جسم یا حنف کند او را زمین یا بگذارد بر می سلاح شما و باز دارد سلاح او را از شما گویند ای رسول خدا این شوق اخیر
 شاقی تر است برای صدور ما پس آن و زینبینی بسوی عظیم طویل اکول شروب که بر بنیخیز و دست او بسیف از عرب فرود آید
 مسلمانان بر ایشان مسلط گردند بر آنها و در روایتی آمده که درین اثناء که امام ایشان همه نماز میگذارند و با ایشان نماز صبح که فرود
 آمد بر ایشان نبی خدا عیسی بن مریم علیه السلام وقت صبح و برگردد مهدی بر حجت قهقری تا تقدم کند عیسی نماز گذارد و با مردم
 و گفته شود او را روح القدس شود و این حرف کسی گوید که احرام نماز بسته باشد عیسی فرماید امام شما متقدم شده نماز
 با مردم بگذارد و بنهد عیسی دست خود میان هر دو گفتند او بگوید او را یعنی مهدی را که پیش روزی که اقامت نماز برای تو
 گفته اند پس نماز گذارد و با ایشان امام ایشان و چون برگردد عیسی فرماید فتح کن زمین کند و در پس او و حال باشد
 با هفتاد هزار بسوی که هر یکی از ایشان صاحب سیف محلی مساج است و حال چون نطنز بعیسی کند بگذارد چنانکه شکست آب
 سیگدازد و بگریزد عیسی فرماید مراد تو ضربت است که سبقت کنی مرا با آن ضرب پس میاید او را نزدیک باب لد شرقی و دمشق
 و قتل کند او را و شکست و بد خدای تعالی پیورا گویم لد بضم لام و تشدید دال مهله بر وزن مدله است در ناحیه بیت المقدس
 میان او و مراد مقداریک فرسخ است بسوی دمشق و در روایت مسلم آمده پس درین اثناء که وی یعنی دجال بر نیال باشد بفرستد
 خدا تعالی مسیح بن مریم را و فرود آید نزد مناره بینه شرقی دمشق میان دو مهر و ده بدال سجده و جمله بعضی مصعبه هر دو آن چیزی
 زرد رنگ است یا رنگین باشد بر عفران یا درین اصابع کف او و بر آنچه دو فرشته بود چون سرنگون کند بچکد آب زموی او
 و چون سر بردارد و منقدر شوند از وی مثل همان یعنی دانه نائی سیم که بر صورت گوهر سازند پس حلال نیست کافری را که بپای
 بسوی نفس شریف وی علیه السلام مگر آنکه میرد و نفس می منتهی شود تا آنجا که نظر کار کند و بطلبد دجال را و بیاید او را بر باب لد
 و بکشد او را و اخرج الترمذی من حدیث جمع بن عماره بلفظ یقتل ابن مریم الدجال بیاب لد و من حدیثه ایضا عند احمد بلفظ

اول عیسی